

## چوبه‌های دار را درهم بشکنیم! جان انسان‌ها را نجات دهیم!

این فقط یک آغاز است،

سونامی خشونت و قتل علیه زنان در راه است!

صفحه ۳

پروین کابلی

چهار سال پس از قتل ژینا؛

خیابان تغییر کرد، خانه هنوز میدان نبرد است

صفحه ۶

هاله طاهری

خیزش انقلابی ۱۴۰۱ و درسهای ماندگار

صفحه ۹

رحمان حسین زاده

اعلامیه حزب حکمتیست

اسماعیل بخشی تنها نیست؛ از تحصن او حمایت کنیم!

از خاکستر هیروشیما، جنایت ۱۱ سپتامبر تا "مدل ژاپن" الگوی

سلطنت طلبان

صفحه ۱۲

علی جوادی

سه منبع و سه جزء شعار "مرد، میهن، آبادی!"

صفحه ۱۶

سیاوش دانشور

تنگه هرمز، جنگ و سفره مردم

صفحه ۱۴

وریا روشنفکر

۸۷۱  
مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست  
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۲۱ شهریور ۱۴۰۵ - ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۶

فراخوان حزب حکمتیست

علیه زن‌کشی و زن‌آزاران  
متحد و قاطع عمل کنیم!

جامعه ایران صحنه پدیده‌های متناقض است؛ از سوئی بزرگترین خیزش انقلابی زنانه در آن عروج میکند و از سوی دیگر با رواج روزافزون "زن‌کشی" روبروست. واضح است ایندو یک وزن ندارند، در یک سطح و یک موقعیت هم نیستند. اولی، یعنی خواست آزادی و برابری زن و مرد و نفی حجاب اسلامی و آپارتاید جنسی، جنبشی ریشه دار علیه وضع موجود و رژیم اسلامی است. دومی، یعنی زن‌کشی و زن‌آزاری، با اتکا به قانون و دین اسلام و تبلیغات مذهبی ضد زن، از رانت و سوبسید حکومت حافظ مردسالاری بهره میجوید. اولی، به آینده تعلق دارد و جنبشی برای دفن رژیم اسلامی و یک تاریخ طولانی ضدیت با زن است. دومی، به گذشته تعلق دارد، در مقابل موج قدرتمند تغییر مقاومت میکند، دست و پا میزند و در پناه قانون اسلامی جنایت میکند.

قتل و آزار سیستماتیک زنان، اساساً حکومتی است اما فرهنگ ضد زن و مردسالاری و مقاومت در مقابل آزادی زن لایه‌ای ضخیم از جهالت تاریخ بشر را حمل میکند. در این اوضاع است که زن‌کشی در

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## علیه زن کُشی و زن آزاران متحد و قاطع عمل کنیم ...

راست راست راه بروند و به ریش مبارزه برای آزادی و برابری زن و مرد بخندند. باید همین امروز، دستانی را که مبادرت به کشتن زن میکند شکست. باید همین امروز ارتجاع ضد زن را در هر قلمرو نبرد اجتماعی عقب راند.

فراخوان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به زنان و مردان انقلابی، به کمونیست ها، به آزادیخواهان و برابری طلبان، به همه کسانی که مردسالاری و زن آزاری و زن کُشی را دهنشان خود میدانند؛ اینست که با ابتکارات مختلف در مقابل این موج ارتجاعی سدی محکم ایجاد کنیم؛ متحد و قاطع عمل کنیم، سلولها و شبکه‌های دفاع از امنیت زنان ایجاد کنیم، زن کش‌ها و زن آزاران را گوشمالی دهیم و مجازات کنیم. هیچ زنی نباید احساس تنهایی کند، جامعه نباید این توحش و حقارت عمومی را تحت عنوان "فرهنگ و ناموس" بپذیرد، هیچ زن آزار و زن کُشی نباید احساس امنیت کند. وقت آنست یک گام فراتر برویم و برای امنیت زنان در محل کار و زندگی و مدرسه و دانشگاه و خیابان اقدامی عملی در دستور بگذاریم.

جنبش آزادیخواهانه نمیتواند و نباید این وضعیت را تحمل کند. زن کُشی به عهد عتیق تعلق دارد و باید دفن شود. زن کشان باید بدانند که در مقابل عدالت انقلابی نخواهند جُست. زن آزاری و تعرض فیزیکی و جانی به زن از نظر ما سنگین ترین جرم تلقی میشود.

**دست زن کشان از زندگی زنان کوتاه!  
مرگ بر جمهوری اسلامی!**

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست  
۲۰۲۶ سپتامبر ۱۱ - ۱۴۰۵ شهریور ۲۰

ایران به بهانه‌های مختلف اوج گرفته است؛ از سربریدن دختر توسط پدر تا کاردآجین کردن توسط خانواده و همسر و برادر، از بهانه دفاع از "ناموس" و "شرف" تا نارضایتی از غذا و بگومگوی خانوادگی، از تعرض خیابانی سرکوبگران به زنان و قتل و تجاوز در زندان تا زورگیری و تعرض اوباش و لمپن‌ها، از کارخانه تا خانه و خیابان؛ زن قربانی نظم و قوانین ضد زن موجود است. پدیده زن کُشی و رشد سرطانی آن بدون پیشینه نیست و در متن این اوضاع صورت میگیرد.

برای تخفیف و رفع این معضل مهم اجتماعی، انتظار از دولت و نهادهای حکومت اسلامی، توقع از مسببین و عاملان آپارتاید و زن ستیزی توهمی مُهلک است. مقابله با زن آزاری و زن کُشی را به سرنگونی حکومت و استقرار نظامی بهتر موکول کردن، نیز رفع تکلیف از امر روز و رها کردن زنان در منگنه زن کُشی و زن آزاری است. با منطق "همه یا هیچ" نمیتوان سراغ هیچ مسئله ای رفت. راه چاره اعمال قدرت مستقیم و سنگربندی عملی در مقابل این توحش است. باید پایه های جامعه آزاد و تحقق امنیت اجتماعی زنان را از همین امروز و در متن مبارزه جاری برای نفی اوضاع کنونی بنا نهاد و تحکیم کرد. باید علیه زن کُشی و زن آزاری صفی محکم ایجاد کرد و عمل زن کُشی و شکنجه و آزار زنان را با عمل انقلابی پاسخ داد. نباید گذاشت به نام ما، به نام مردان، به نام فرهنگ، کثیف ترین و شنیع ترین و ارتجاعی ترین اعمال علیه زنان صورت گیرد. نباید اجازه داد زن کشان و زن آزاران در پناه قانون اسلام و حمایت آخوند و فرهنگ واپسگرا

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب حکمتیست

### به مناسبت درگذشت مصطفی یونسی



با تاسف فراوان صبح امروز شنبه ۵ سپتامبر ۲۰۲۶، رفیق مصطفی یونسی از کادرهای قدیمی کمونیست و یکی از چهره های شناخته شده که دهه‌های متمادی برای سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار جامعه ای آزاد و سوسیالیستی مبارزه کرد، بدلیل تشدید بیماری در بیمارستانی در تورنتو - کانادا درگذشت.

فعالیت سیاسی مصطفی یونسی اساساً با انقلاب ۵۷ آغاز شد و مسیر زندگی وی را شکل داد. مصطفی یونسی بعنوان یک کادر کمونیست طی دهه های گذشته در صفوف حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)، حزب کمونیست کارگری ایران، حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست، و نهایتاً حزب کمونیست کارگری کردستان تلاش کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست درگذشت رفیق گرامی مصطفی یونسی را به اعضای خانواده و بستگان، دوستان و همزمانش در سالهای طولانی مبارزه سوسیالیستی صمیمانه تسلیت میگوید. یاد رفیق مصطفی یونسی را گرامی میداریم!

۵ سپتامبر ۲۰۲۶ - ۱۴ شهریور ۱۴۰۵

**مرگ بر جمهوری اسلامی!**



هستند، بدلیل پنهان کاری خانواده و بستگان "برای حفظ آبرو" از یک طرف، و بدلیل فقدان قوانین مقابله با این نوع خشونت از طرف دیگر، یا اصولاً بحساب نمی آیند و یا با "علل دیگری" ثبت و اعلام می شوند.

نگاهی به رابطه قاتل و زانی که کشته شده اند، نشان می دهد که همسران، بستگان نزدیک مثل پدر، برادر، داماد و همسر سابق، نیز دست به این جنایات می زنند. در بررسی کیس قتل ۳۰ زن در ماه های اخیر، ۱۹ نفر از ۲۷ مورد، قربانیان توسط همسر، همسر سابق و پارتتر کشته شده اند. در چند مورد، قاتلان بصورت جمعی عمل کرده اند. در دو مورد دیگر، کودکان خردسال همراه مادرشان بقتل رسیده اند.

یک فاکتور بسیار مهم تر که در افزایش قتل زنان باید مورد توجه قرار گیرد، رشد فرهنگ مقابله با خشونت و نپذیرفتن زور و خشونت است. در میان زنانی که به دست همسران سابق، پارتتر و دوست پسر یا اعضای خانواده به قتل می رسند، با افزایش چشم گیر مقاومت زنان برای آزادی و رهایی مواجه هستیم.

این مسئله نشان می دهد که بسیاری از زنان انتخاب می کنند که رابطه را ترک کنند، شغلی برای خود دست و پا کرده و یا به هردلیلی حاضر به ادامه رابطه با شریک زندگی و یا پارتترشان نباشند. این حق انتخاب، هنوز برای جامعه مردسالار و سنت گرا قابل قبول و پذیرفته نیست. این دقیقاً آن جایی است که باید متوجه شد که زنان دیگر حاضر نیستند هر نوع خشونت را مثل گذشته در چهار دیواری خانه تحمل کنند و سکوت کنند.

آزادی و برابری زن یکی از کشمکش های مهم جامعه ایران در پنج دهه گذشته بوده است. بعد از خیرش انقلابی ۱۴۰۱، مسئله آزادی زن، نه فقط در میان الیت سیاسی جامعه و فعالین حقوق زن، بلکه در میان توده مردم به یک امر واقعی و جدی تبدیل شد. بسیاری از خانواده ها بر این امر واقف شدند که زن یک انسان است و بعنوان انسان برابر حق انتخاب دارد. اما آنچه که نتوانست خیزش ۱۴۰۱ و خواست رهایی را به سرانجام برساند، پایان دادن به خشونت دولتی و نهادینه شده در قوانین جاری بود. گسترش خشونت علیه زنان از آسمان نازل نمیشود، بلکه تابعی از وضعیت موجود است؛ وضعیتی که فقر و گرسنگی، در کنار وحشیگری عنان گسیخته دولتی و سرمایه داران، به مردم تحمیل شده است. افزایش روند خشونت علیه زنان در این دوره، اگر در مقابل آن سدی محکم بسته نشود، می تواند آغاز یک سونامی زن کشی و اعمال خشونت علیه زنان و عقب راندن هرچه بیشتر جامعه باشد.

## این فقط یک آغاز است،

## سونامی خشونت و قتل علیه زنان در راه است!

### پروین کابلی

جامعه ایران در ماه های اخیر، بویژه بعد از جنگ دولت های جنایتکار ایران و آمریکا و اسرائیل، جدا از خسارت مالی و جانی جبران ناپذیری که به جامعه وارد نموده است، با تشدید فشار اقتصادی و سرکوب در بحران عمیق تری فرو رفته است؛ عواقب این بحران طی دهه اخیر و در سال های اخیر بیش از هر زمان، به طور مستمر سفره مردم را خالی نموده است. تشدید فقر و گرسنگی، صعودی بودن آمار بیکاری و تعطیلی کارگاه های کوچک و بزرگ، تشدید فلاکت و فقر اقتصادی، بخش مهمی از جامعه را به تنگ آورده و عملاً زندگی مردم را به گروگان گرفته است. در چنین اوضاع جنگ و بحران شدید اقتصادی که تورم افسار بریده است، نه تنها خواستها و حقوق پایه ای طبقه کارگر و مردم زحمتکش برای زنده ماندن جواب نمی گیرد بلکه فشار ناشی از این وضعیت، مستقیماً روی دوش خانواده های کارگری و بستگان شان منتقل می شود.

در کنار این وضعیت، زن کشی و کودک کشی، گسترش بیماری های روانی، اشکال جدیدی بخود می گیرد. بطور متوسط روزانه چهار نفر در ایران اعدام می شوند. یعنی اعمال خشونتی آشکار و دولتی که مانند شمشیر داموکلس، به موازات این کشتار دولتی روی سر مردم قرار گرفته است. مابه ازای این وضعیت را در جامعه می توان به روشنی دید. کمتر روزی است که زنی در خانه، در مقابل چشمان فرزندانش یا همراه فرزندان، در خیابان، هنگام رفتن به محل کار، در مقابل دیدگان وحشت زده مردم کوچه و خیابان، با ضربات چاقو به قتل نرسد، یا جنازه مثله شده اش در بیابان پیدا نشود.

قاتلان هانا رکان، روشنا نوری، یا زنی با هویت مجهول، دیلان عبدالحی قندی، لطیفه مجد زاده، فاطمه ها، رومینا، نادیا، و هزاران هزار زن دیگر، کسی جز پدرانی که با مشقت به امرار معاش خانواده خود مشغول بوده اند، نیستند؛ کسی جز برادرانی که با آن ها بزرگ شده اند و دوران کودکی را با هم بازی کردند نیستند؛ کسی جز عاشقی که روزها و شب ها خواب به چشمانش نرفت تا زن مورد علاقه اش را بدست آورد، نیست. آتوسا جعفری، در سندیچ در اتوموبیلش هنگام رفتن به محل کار خود کشته شد و مریم هوشمند ۲۲ ساله، همراه مادرش، آمنه ترابی ۴۷ ساله در منزلشان توسط خواستگاری که دست رد به سینه اش زده شده بود، به قتل رسیدند.

در ماه های تیر و مرداد، بیش از ۲۶ مورد از قتل زنان گزارش شده است. اما این آمار هنوز نوک کوه یخ را هم نشان نمی دهد. مرگ های نامرئی زنان، که اساساً ناشی از خشونت خانوادگی و تحت فشارهای روحی

## اعلامیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

## چوبه‌های دار را درهم بشکنیم! جان انسان‌ها را نجات دهیم!

رژیم اسلامی بار دیگر ماشین کشتار خود را با سرعت بیشتری به حرکت درآورده است. در چهار روز، از ۲۳ تا ۲۶ اوت، ۲۳ انسان در سیزده زندان به دار آویخته شدند؛ تقریباً هر چهار ساعت یک انسان. از ۹۲ اعدام ثبت شده در ماه اوت، ۸۵ مورد مخفیانه و بدون هیچ اعلام رسمی اجرا شده است: از هر دوازده انسانی که کشته‌اند، یازده نفر را در سکوت کشته‌اند. در همین یک ماه ۲۱ حکم اعدام تازه صادر شد. در هشت ماه نخست امسال دست کم ۵۲۸ اعدام ثبت شده است. پشت این آمار یک واقعیت هولناک قرار دارد: دولتی آدم می‌کشد، خبر قتل و جنایت خود را پنهان می‌کند، خانواده را تهدید می‌کند و حتی می‌کوشد شمار قربانیان دستگاه مرگ خود را از جامعه مخفی نگاه دارد. در ایران اسلامزده، یک خط تولید مرگ با تمام ظرفیت در حال کار است.

پشت این آمارها انسان‌ها ایستاده‌اند. آروین خیرخواهان، بازداشت شده خیزش دی، مخفیانه در شاهرود اعدام شد. مرضیه نایری، بیست و چهار ساله، که در نوجوانی به ازدواج اجباری تن داده و در دفاع از جان خود دست به چاقو برده بود، در قزوین قصاص شد. قائم حسینی، جوان بیست ساله افغانستانی، در اصفهان به دار آویخته شد. امیرحسین صفری و ابوالفضل سپاهی را با جرثقیل، در ملا عام، در خیابان علیخانی اصفهان اعدام کردند. هشت نفر دیگر از همان پرونده همین امروز در صف مرگ‌اند و بیش از هفتاد معترض دی ماه در زندان اصفهان حکم اعدام گرفته‌اند.

اما این ماشین کشتار فقط یک دستگاه مذهبی نیست؛ دستگاه حفظ نظم سرمایه نیز هست. جامعه‌ای که باید فقر، گرانی، بیکاری، دستمزدهای چند بار زیر خط فقر و سقوط مداوم سطح زندگی را تحمل کند، تنها با موعظه اداره نمی‌شود. در یک سوی جامعه ثروت و سود انباشته می‌شود و در سوی دیگر زندگی انسان کارکن ارزان می‌شود. نیروی کار باید ارزان بماند و اعتراض به این وضعیت باید گران تمام شود. کارگری که باید به این دستمزد رضایت دهد، زنی که باید فرودستی اسلامی و نابرابری را تحمل کند و جوانی که باید نداشتن آینده را سرنوشت خود بداند، همه باید حضور زندان، باتوم، گلوله و طناب را پشت زندگی روزمره خود احساس کنند. از این رو، چوبه دار ادامه همان نظمی است که در کارخانه، خیابان، دانشگاه و خانه بر انسان تحمیل می‌شود. سرمایه‌داری و اسلام سیاسی در جمهوری اسلامی دو دستگاه جداگانه نیستند؛ یکی انسان را ارزان می‌کند و دیگری برای سکوت و سرکوبش حکم الهی صادر می‌کند.

گسترش اعدام‌ها در شرایط کنونی را باید در متن بحران رژیم اسلامی

دید. این حکومت از فوریه به این سو یک حکومت بی‌سر است. رهبرش زیر آوار جنگ کشته شد، "جانشینش" ماه‌هاست جرات ظاهر شدن در انظار مردم را ندارد و از پشت بپایه به مقامات دستور می‌دهد "سخنان یاس‌آور" نگویند، و مجلس خبرگانش از خودی‌ها "اطاعت مطلق" طلب می‌کند. دلار از ۲۲۰ هزار تومان گذشته و نرخ فقر، به روایت مرکز پژوهش‌های مجلس، به ۴۱ درصد رسیده است. محاصره دریایی و ویرانی جنگ همان سفره‌ای را خالی‌تر کرده که حکومت می‌خواهد با طناب ساکتش کند. و حکومتی که اقتدارش بارها در خیابان و در پی هر خیزش و اعتراضی شکسته است، از اعتراض بعدی وحشت دارد. می‌خواهد تصویر قدرت بسازد و برای ساختن آن به جان زندانیان احتیاج پیدا کرده است. با هر اعدام می‌خواهد جامعه را بترساند، اما به ترس خود اعتراف می‌کند: اعتراف می‌کند زندان نتوانسته جامعه را خاموش کند و سرکوب نتوانسته اعتراض را پایان دهد. بسیاری را در تاریکی و بدون اطلاع خانواده‌ها اعدام می‌کند و آنجا که کشتن مخفیانه کافی نیست، جرثقیل را به خیابان می‌آورد تا مرگ را نمایش دهد. جلادی که شبانه می‌کشد، ترسیده است. قرار است این نمایش قدرت باشد، اما صحنه چیز دیگری می‌گوید: دولتی با سپاه و ارتش و وزارت اطلاعات و زندان و دادگاه و مسلسل، برای اثبات اقتدار خود در برابر انسانی دست بسته به یک طناب احتیاج پیدا کرده است. تمام تاریخ سپاه رژیم اسلامی را می‌توان میان دو صحنه خلاصه کرد: چوبه داری در آغاز و چوبه داری در دوران احتضار.

در همین شرایط، جان علی زارعی در خطر است. علی زارعی، جوانی از آسیب‌دیدگان اعتراضات ۱۴۰۱، با شلیک نیروهای اسلامی یک چشم خود را از دست داد. مدتی در آلمان زندگی کرد و پس از بازگشت به ایران بازداشت شد. دادگاه انقلاب او را به اتهام "افساد فی الارض" به اعدام محکوم کرده است و اکنون در زندان قزلحصار محبوس است. جمهوری اسلامی یک بار چشم او را گرفته است؛ اکنون می‌خواهد جانش را بگیرد. ما با سیاست و پرچمی که علی زارعی از آن دفاع کرده است اشتراک سیاسی نداریم. اما حق زندگی نه پاداش داشتن عقیده درست است و نه امتیاز انسان‌های خاص. ما بی هیچ قید و شرطی خواهان لغو حکم اعدام علی زارعی هستیم. علی زارعی نباید اعدام شود. هیچ‌کس نباید اعدام شود!

از طرف دیگر، جریانات دست راستی و سلطنت‌طلبی و پروغری و فدرالیستی که تحریم اقتصادی، فشار خارجی و حمله نظامی را نسخه "نجات ایران" معرفی کرده‌اند، امروز می‌کوشند قربانیان جمهوری اسلامی را به سرمایه سیاسی خود بدل کنند. نمی‌گذاریم. مردم ایران میان طناب جمهوری اسلامی و بمب دولت‌های میلیتاریست خارجی مجبور به انتخاب نیستند. مخالفت ما با جمهوری اسلامی یک میلیتر از مخالفت ما با جنگ و تحریم کم نمی‌کند؛ همان‌طور که مخالفت ما با جنگ و تحریم یک میلیتر از مبارزه ما برای سرنوشتی جمهوری اسلامی نمی‌کاهد.

سلطنت طلبی نیز نمی‌تواند گذشته ساواک، شکنجه، زندان و اعدام را با عوض کردن پرچم از تاریخ پاک کند. برای سیاستی که انسان را ابزار می‌بیند، جسد انسان هم می‌تواند ابزار شود: عکسی برای تبلیغات، پرونده‌ای برای لابی، دلیلی برای تحریم و بهانه‌ای برای جنگ. برای ما اما هر یک از این قربانیان پیش از هر چیز یک انسان است؛ یک زندگی عزیز که باید نجات پیدا کند.

## چوبه‌های دار را درهم بشکنیم! جان انسان‌ها را نجات دهیم...

ما مخالف مجازات اعدام برای همه و بدون هیچ استثنایی هستیم: برای معترض سیاسی، برای محکوم مواد مخدر، برای مهاجر افغانستانی، برای زنی که قربانی سال‌ها خشونت بوده است، برای قاتل، و حتی فردا برای سران و جلادان همین حکومت. ما خواهان محاکمه علنی و عادلانه آمران و عاملان جنایت هستیم، نه تکرار جنایت به نام انتقام. انتقام کار جلاد است؛ عدالت کار جامعه آزاد. فراخوان ما تشدید مبارزه علیه اعدام است. باید مبارزه علیه اعدام را از پشت دیوار زندان فراتر برد و به یک مبارزه وسیع اجتماعی تبدیل کرد. هر حکم اعدام مساله تمام جامعه است. حکومت می‌خواهد هر محکوم را تنها کند؛ باید هزاران هزار نفر را پشت او قرار داد. حکومت می‌خواهد خانواده‌ها در سکوت و حداکثر پشت در زندان منتظر بمانند؛ باید نام محکومان را در کارخانه، دانشگاه، مدرسه، بیمارستان و خیابان فریاد زد. حکومت می‌خواهد اعدام به خبری عادی تبدیل شود؛ باید کاری کرد که هیچ اعدامی نتواند در سکوت انجام شود و عادی شود.

کارگران در نفت، پتروشیمی، فولاد، معادن، حمل و نقل، خودرو سازی و مراکز بزرگ کار می‌توانند مبارزه علیه اعدام را به مجامع عمومی و محیط‌های کار ببرند. معلمان، پرستاران، بازنشستگان، دانشجویان، زنان و جوانان می‌توانند صدای محکومان و خانواده‌های

آنان باشند. خانواده‌های زندانیان و محکومان به اعدام باید از حمایت وسیع جامعه برخوردار شوند و نام و پرونده عزیزانشان هرچه گسترده‌تر علنی شود. ایرانیان خارج کشور، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های آزادیخواه و مخالف اعدام در جهان باید فشار سیاسی و اجتماعی برای توقف این کشتار را گسترش دهند. یک اعتصاب کارگری قدرتمند علیه اعدام می‌تواند طناب را از گردن محکومان باز کند.

مبارزه علیه اعدام، مبارزه برای زندگی است؛ علیه دولت اسلامی، علیه قوانین اسلامی و علیه تمام نظامی که انسان را وسیله بقای قدرت می‌کند. طناب را باید از گردن زندانی برداشت، چوبه دار را باید درهم شکست و حکومتی را که نزدیک به نیم قرن زندگی مردم را گروگان گرفته است، به زیر کشید.

انقلاب ما نمی‌خواهد چوبه‌های دار را تصرف کند؛ می‌خواهد تمام آنها را درهم بشکند. تمامی احکام اعدام باید لغو شوند! مجازات اعدام باید ملغی شود!

مرگ بر جمهوری اسلامی!  
آزادی، برابری، حکومت کارگری!  
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۱۷ شهریور ۱۴۰۵ - ۸ سپتامبر ۲۰۲۶

### قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری سلامی!

### این فقط یک آغاز است،

سونامی خشونت و قتل علیه زنان در راه است...

### چه باید کرد؟

در چنین اوضاعی، در وهله‌ی اول باید مبارزات علیه جمهوری اسلامی را گسترش داد. جامعه ایران از پتانسیل زیادی برای بسیج افکار عمومی بر علیه وضعیت موجود برخوردار است. رهبران جنبش‌های کارگری و اعتراضی، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، رهبران عملی در محل کار و زندگی، ضروری است بر علیه وضع موجود بسیج شوند و به اشکال مختلف، در مقابله این جنایات، به اعتراض بپردازند.

زن کشی و فرهنگ زن ستیزی باید بعنوان یک لکه‌ی سیاه و منفور طرد شود و در مقابل آن صف محکمی ایجاد کرد. هر دستی که به روی زنی بلند می‌شود، را باید متوقف کرد. با زن ستیزی و زن کشی، به هر شکل و امکانی که می‌توانیم، باید مقابله کنیم.

۱۰ سپتامبر ۲۰۲۶

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به

انسان است!

منصور حکمت

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!

## چهار سال پس از قتل ژینا؛

## خیابان تغییر کرد، خانه هنوز میدان نبرد است

هاله طاهری



مسئله رهایی زن نداشتند.

خیزش ۱۴۰۱ بسیاری از این اختلافات را در مقیاسی بسیار بزرگتر به آزمایش گذاشت. زنان و جوانانی که وارد خیابان شدند الزاماً عضو هیچ یک از سازمانها و گرایشهای قدیمی نبودند و حتی ممکن بود تاریخ آن مبارزات را نشناسند. اما در عمل برخی از رادیکالترین

مطالباتی را که سالها در بخشهایی از جنبش زنان مطرح شده بود، اجتماعی کردند. حجاب را برداشتند، آن را سوزاندند، جداسازی جنسیتی را به سخره گرفتند و اختیار زن بر زندگی خود را به یک مسئله عمومی جامعه تبدیل کردند. در واقع این نیروی اجتماعی از بسیاری از سازمانها و احزاب سیاسی جلوتر رفت. خیزش ژینا فقط جمهوری اسلامی را غافلگیر نکرد. بخش بزرگی از اپوزیسیون نیز آمادگی روبهرو شدن با چنین جنبشی را نداشت. بسیاری از نیروهایی که تا آن زمان نقش تعیین کننده‌ای در مبارزه روزمره زنان در داخل ایران نداشتند، ناگهان کوشیدند خود را با موج عظیمی که از خیابانهای ایران برخاسته بود همراه کنند.

سلطنت طلب، ناسیونالیست، اصلاح طلب و نیروهای دیگر، هر یک تلاش کردند تعبیری از "زن، زندگی، آزادی" متناسب با برنامه سیاسی خود ارائه دهند. کنفرانسها برگزار شد، منشورها نوشته شد، چهره‌ها به عنوان نمایندگان اعتراضات معرفی شدند و رقابت بر سر اینکه چه کسی سخنگوی جنبش مردم ایران است بالا گرفت. بخشی از ناسیونالیسم کرد نیز تلاش کرد محل تولد ژینا را به پروژه سیاسی خود پیوند بزند؛ همانطور که جریانات سلطنت طلب تلاش کردند از اعتبار جهانی خیزش برای بازسازی موقعیت سیاسی خود استفاده کنند. اما مسئله اساسی این نبود که چه کسی شعار "زن، زندگی، آزادی" را تکرار می‌کند. مسئله این بود که چه کسی برنامه و مطالبات واقعی زنانی را نمایندگی می‌کند که در خیابان نظم موجود را به چالش کشیده‌اند. یکی از دستاوردهای مهم ۱۴۰۱ نیز دقیقاً همین بود. بخش بزرگی از زنان و جوانان اجازه ندادند به آسانی زیر پرچم این یا آن اپوزیسیون قرار بگیرند. آنها خواست‌های خود را مستقیماً در خیابان اعلام کردند. اما همین‌جا با یک کمبود جدی روبه‌رو می‌شویم.

قدرت جنبش زنان در خیابان حیرت‌انگیز بود. حضور علنی و مداوم یکی از بزرگترین نقاط قوت آن بود. جنبشی که فقط پشت درهای بسته فعالیت کند، به تدریج ممکن است رابطه خود را با جامعه از دست بدهد. مردم باید ببینند یک جنبش چه می‌خواهد، صدایش را بشنوند و بتوانند خود را در مطالبات آن پیدا کنند. زنان در خیزش انقلابی این مشکل را نداشتند. زن در خیابان با زندگی روزمره خود اعلام کرد: من حجاب نمی‌خواهم. آپارتاید جنسی نمی‌خواهم. صفحه ۷

چهار سال از قتل ژینا مهسا امینی و آغاز خیزش انقلابی ۱۴۰۱ می‌گذرد. چهار سال زمان کمی برای سنجش نتایج یک خیزش اجتماعی نیست. امروز می‌توان از خود پرسید که جنبشی که زنان و دختران جوان در صف مقدم آن ایستادند چه چیزی را تغییر داد؟ چه قدرتی به دست آورد؟ چه نیروهایی تلاش کردند آن را به مسیر خود ببرند؟ و مهم‌تر از همه، چرا در جامعه‌ای که زنان چنین تعرض بزرگی به حجاب، آپارتاید جنسی و قوانین و فرهنگ زن‌ستیزانه کردند، هنوز زن‌کشی، قتل‌های ناموسی، خودکشی و خودسوزی زنان و تحقیر و تهدید آنان ادامه دارد؟ این تناقض، به نظر من، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که جنبش زنان چهار سال پس از ژینا باید با آن روبه‌رو شود.

خیزش ۱۴۰۱ از هیچ به وجود نیامد. آنچه در خیابانهای ایران منفجر شد، حاصل بیش از چهار دهه مقاومت زنان در برابر رژیم، حجاب و قوانین زن‌ستیزانه آن بود. از همان روزهای نخست پس از انقلاب ۵۷ که زنان در برابر فرمان حجاب اجباری ایستادند، تا هشت مارس‌های رادیکال، مبارزات زنان در سنج و دیگر شهرها، اعتراض علیه قوانین خانواده، آپارتاید جنسی، سنگسار و بی‌حقوقی زنان، گرایشی در جنبش زنان وجود داشته که مسئله را صرفاً به اصلاح چند ماده قانونی محدود نکرد. در مقطعی حتی حرکت‌هایی که آن زمان کوچک و نمادین به نظر می‌رسیدند، چیزی را پیشاپیش اعلام می‌کردند که سال‌ها بعد اجتماعی شد: مخالفت آشکار با حجاب اسلامی و نظم زن‌ستیزانه. حجاب‌سوزان و اعتراض علنی علیه حجاب اسلامی و آپارتاید جنسی در فعالیت‌های رادیکال زنان، سال‌ها پیش از ۱۴۰۱ وجود داشت. حکومت نیز دقیقاً به دلیل ماهیت این اعتراض‌ها آنها را به شدت سرکوب می‌کرد. آنچه زمانی عمل جسورانه گروهی محدود در سنج و تهران بود، در ۱۴۰۱ به عمل جمعی نسلی از زنان و دختران جوان تبدیل شد.

اما جنبش زنان هیچ‌گاه یک جریان یکدست نبوده است. همان‌طور که در جنبش کارگری گرایش‌های سوسیالیستی، رفرمیستی، ناسیونالیستی، پوپولیستی و انواع دیگر گرایش‌ها حضور دارند، در جنبش زنان نیز برنامه‌ها و افق‌های سیاسی متفاوتی وجود داشته و دارند. در دوره‌هایی، بخشی از فعالان زن رفرمیست و اسلام زده راه تغییر تدریجی قوانین، مذاکره با نهادهای حکومتی، جمع‌آوری امضاء، لابی‌گری و استفاده از امکانات نهادهای بین‌المللی را در پیش گرفتند. در مقابل، گرایش سوسیالیستی جوان مسئله زن را جدایی‌ناپذیر از ساختار سیاسی، اقتصادی و مذهبی جمهوری اسلامی می‌دانست و آزادی زن را به برچیدن حجاب، آپارتاید جنسی، قوانین اسلامی و دستیابی به برابری کامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیوند می‌زد. این دو افق الزاماً یک پاسخ به

## چهار سال پس از قتل ژینا؛

### خیابان تغییر کرد، خانه هنوز میدان نبرد است...

می‌خواهم بدون اجازه مرد سفر کنم، کار کنم، رشته تحصیلی و شغل خود را انتخاب کنم، ازدواج کنم یا نکنم، از رابطه‌ای که نمی‌خواهم خارج شوم و بر بدن و زندگی خود اختیار داشته باشم. زن خانه‌دار حق بیمه و امنیت اقتصادی می‌خواهد. مادر، درمان و آموزش مناسب برای خود و فرزندش می‌خواهد. زن کارگر دستمزد و امنیت شغلی می‌خواهد. اما برای حفظ چنین دستاوردی، خیابان به تنهایی کافی نیست. جنبشی که با حکومتی مسلح و سرکوبگر روبه‌روست باید در کنار حضور علنی، پشت جبهه خود را نیز بسازد. باید بتواند نیروهایش را حفظ کند؛ اگر صف اول فعالان دستگیر، زندانی یا مجبور به مهاجرت شدند، صف دوم و سوم وجود داشته باشد. باید شبکه‌های پایدار ارتباطی، حمایتی و سازمانی داشته باشد. باید تجربه منتقل شود و رابطه فعالان محلات، دانشگاه‌ها، مدارس و محیط‌های کار ادامه پیدا کند. این به معنی کنار گذاشتن خیابان نیست. برعکس؛ قدرت خیابان زمانی پایدار می‌شود که پشت آن قدرت سازمان‌یافته اجتماعی وجود دارد. این ضرورت امروز بیشتر از چهار سال پیش احساس می‌شود.

خواسته‌های جنبش زنان را نمی‌توان از مطالبات دیگر جنبش‌های اجتماعی جدا کرد. زن پرستار همزمان زن و مزدبگیر است. زن معلم همین‌طور. زنان بازنشسته، زنان کارگر، مادران دانش‌آموزان، دانشجویان، زنان بیکار و زنان سرپرست خانواده در دو جهان جداگانه زندگی نمی‌کنند. گرانی، بیکاری، دستمزد پایین، نبود بیمه، کمبود دارو، آموزش، مسکن و امنیت اجتماعی مستقیماً بر امکان استقلال زنان تأثیر می‌گذارد. به همین دلیل پیوند جنبش زنان با جنبش کارگری، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، دانشجویان و دیگر جنبش‌های اجتماعی نباید صرفاً به صدور پیام همبستگی محدود بماند. اگر آرزوها و خواسته‌ها به هم نزدیک‌اند، شبکه‌های مبارزه نیز باید به یکدیگر نزدیک شوند. مسئله این نیست که جنبش‌های دیگر قیم زنان شود. مسئله ساختن قدرت مشترک حول مطالبات مشترک است. حق کار، دستمزد، بیمه، درمان و آموزش، امنیت اجتماعی و آزادی سیاسی بدون آزادی زن کامل نیست؛ همان‌طور که آزادی زن بدون استقلال اقتصادی و برخورداری از امکانات یک زندگی انسانی دائماً در معرض تهدید قرار دارد. و درست از همین نقطه می‌توان به یکی از دردناک‌ترین تناقض‌های امروز رسید.

چهار سال پس از ژینا، زنان توانسته‌اند تعادل قدرت را در بخشی از زندگی عمومی تغییر دهند. سوال این است که اگر زن خیابان را تغییر داده؛ چرا هنوز در خانه کشته می‌شود؟ حکومت نتوانسته جامعه را

به وضعیت پیش از ۱۴۰۱ بازگرداند. زن بی‌حجاب در خیابان، دانشگاه، محل کار و بسیاری از عرصه‌های عمومی دیگر یک استثنا نیست. اما همزمان خبر زن‌کشی و قتل زنان به دست همسر، پدر، برادر مرتب منتشر می‌شود. شبکه‌های اجتماعی امروز اجازه نمی‌دهند بسیاری از این قتل‌ها مانند گذشته بی‌نام و بی‌صدا در چهاردیواری خانه دفن شوند. این خود یک دستاورد است: خشونت دیده می‌شود، نام قربانی منتشر می‌شود و جامعه واکنش نشان می‌دهد. اما دیده‌شدن خشونت با پایان یافتن آن یکی نیست. اینجا باید از یک تصور ساده فاصله گرفت. جمهوری اسلامی به هر مردی فرمان نمی‌دهد که همسر یا دخترش را بکشد. قاتل در بسیاری از موارد یکی از اعضای خانواده است. اما این به معنی بی‌ارتباط بودن خشونت دولتی با خشونت خانوادگی نیست. دولتی که خود به‌طور سیستماتیک زن را کنترل می‌کند؛ قانونی که اختیار زن را محدود می‌کند؛ دستگاهی که بدن، پوشش، سفر، ازدواج و زندگی خصوصی زن را موضوع دخالت خود می‌داند؛ حکومتی که برای کنترل زنان از پلیس، دادگاه، زندان، دوربین و فشار در مدرسه و دانشگاه و محیط کار استفاده می‌کند، هر روز یک پیام اجتماعی نیز تولید می‌کند: زن صاحب بی‌قید و شرط زندگی خودش نیست.

این پیام وقتی از بالای جامعه صادر می‌شود، در پایین می‌تواند به "حق کنترل زن" ترجمه شود. خشونت دولتی و خشونت پشت درهای بسته یکی نیستند، اما در نقطه‌ای بسیار مهم به یکدیگر می‌رسند: هر دو می‌خواهند حدود اختیار زن را تعیین کنند. و اینجا شاید بتوان از نوعی حاشیه امن برای مردسالاری سخن گفت. مرد خشونت‌گر می‌بیند حکومتی که باید از زن حمایت کند، خود یکی از بزرگ‌ترین ناقضان حقوق اوست. می‌بیند زن برای ابتدایی‌ترین آزادی‌هایش مجازات می‌شود. در چنین فضایی احساس مصونیت می‌تواند بیشتر شود. از طرف دیگر خود زن نیز تغییر کرده است. زنی که دیگر حاضر نیست ازدواج تحمیلی، خشونت، کنترل تلفن، منع کار و تحصیل، تحقیر یا فرمان مرد خانواده را بپذیرد، نظم قدیمی خانواده مردسالار را به چالش می‌کشد. بنابراین بخشی از خشونتی که امروز می‌بینیم را باید در متن همین کشمکش نیز فهمید: زن تغییر کرده است، اما ساختار قدرت پیرامون او به همان سرعت تغییر نکرده و در حال انتقام‌گیری هستند. آزادی از خیابان به سمت خانه حرکت کرده و دقیقاً در آستانه همین خانه است که یکی از سخت‌ترین نبردها جریان دارد.

اگر این تحلیل درست باشد، پاسخ جنبش زنان نیز نمی‌تواند فقط انتشار خبر قتل، خشم چندروزه، طومار و درخواست مجازات قاتل باشد. همه اینها لازم‌اند، اما کافی نیستند. قدرت اجتماعی جنبش زنان باید بتواند پیش از قتل وارد صحنه شود. اگر در یک محله همه می‌دانند دختری تهدید به قتل شده، این نباید مسئله خصوصی یک خانواده باقی بماند. اگر زنی مرتب مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد، اگر مردی آشکارا همسر یا دخترش را تهدید به مرگ می‌کند، جامعه نباید منتظر بماند تا جنازه‌ای پیدا شود و بعد در شبکه‌های اجتماعی عزاداری کند. اینجا است که شبکه‌های حمایت از زنان معنا پیدا می‌کنند. فعال زن، معلم، پرستار، دانشجو، کارگر، بازنشسته، زن خانه‌دار و جوانانی که در محله مورد اعتماد می‌توانند

## چهار سال پس از قتل ژینا؛

### خیابان تغییر کرد، خانه هنوز میدان نبرد است...

روبه‌رو نخواهد شد، بخشی از آن حاشیه امن از او گرفته می‌شود. این همان قدرتیست که جنبش زنان در چهار سال گذشته بخشی از آن را ساخته و اکنون باید آن را از خیابان به محله، محیط کار و خانه گسترش دهند.

چهار سال پس از ژینا، مسئله دیگر فقط اثبات شجاعت زنان نیست. زنان این را ثابت کرده‌اند. مسئله امروز حفظ و سازمان دادن قدرتی است که به دست آمده است. خیزش انقلابی ترس را در خیابان شکست. مرحله بعد این است که این ترس از پشت درهای بسته خانه نیز بیرون رانده شود. جنبش زنان برای این مرحله به سازمان‌یابی نیاز دارد؛ به شبکه‌های کوچک و بزرگ، به رهبران عملی، به برنامه و دورنما، به انتقال تجربه، به حمایت از زنان در معرض خطر و به پیوند واقعی با کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، دانشجویان و سایر نیروهای معترض جامعه. قدرت زنان فقط در این نیست که حجاب را از سر بردارند. قدرت در این است که بتوانند دستاورد خود را حفظ کنند، از یکدیگر دفاع کنند و اجازه ندهند زنی به دلیل انتخاب شیوه زندگی‌اش تنها بماند. جنبش زنان ایران قدرت بزرگی به دست آورده است. اکنون مسئله این است که این قدرت از یک لحظه انقلابی به یک نیروی ماندگار اجتماعی تبدیل شود؛ قدرتی که در خیابان دیده شود، در محیط کار سازمان پیدا کند، با جنبش‌های دیگر پیوند بخورد و پشت در خانه نیز حضور داشته باشد. آزادی در خیابان به دست آمده و تثبیت آن نیازمند کار مداوم و سازماندهی است؛ امنیت و قدرت در خانه و جامعه را نیز باید ساخت. زنان در چندین جبهه درگیر نبردند، نباید تنها بماند.

۹ سپتامبر ۲۰۲۶

حلقه‌های حمایت ایجاد کنند؛ زن در معرض خطر را پیدا کنند، او را تنها نگذارند، برای محل امن، کمک مالی، درمانی و حقوقی و ارتباط با شبکه‌های قابل اعتماد تلاش کنند و در حد امکانات موجود راه خروج از محیط خشونت را برای او باز کنند.

رهبر عملی همیشه کسی نیست که پشت تریبون ایستاده یا نامش در رسانه‌ها آمده باشد. در هر محله، مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، کارخانه و حتی در یک خانواده افرادی هستند که دیگران به آنها اعتماد دارند، حرفشان شنیده می‌شود و می‌توانند چند نفر را دور یک مسئله جمع کنند. اینها سرمایه واقعی جنبش اجتماعی‌اند. اما حمایت از زن در معرض خشونت فقط نیمی از کار است. طرف دیگر، گرفتن حاشیه امن از مرد خشونت‌گر است. جامعه باید شرم را جابه‌جا کند. زن کتک‌خورده نباید سرش را پایین بیندازد. دختری که از خانه خشونت‌بار فرار کرده نباید شرم‌منده باشد. خانواده نباید برای حفظ "آبرو" قتل و خشونت را پنهان کند. مردی که زن را تهدید می‌کند، کتک می‌زند یا به قتل افتخار می‌کند باید در برابر جامعه پاسخگو و منزوی شود. این به معنی خشونت متقابل یا مجازات خودسرانه نیست. برعکس، یعنی قدرت جمعی جامعه به او بگوید: تو حق نداری این زن را بزنی، تهدید کنی یا بکشی و انتظار داشته باشی همه سکوت کنند. اگر مردی که امروز دخترش را تهدید به قتل می‌کند بداند فردا با سکوت همسایه، خانواده، همکار و محله



## افزایش ساعات پخش تلویزیون آلترناتیو شورایی

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آلترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر روزهای دوشنبه تا شنبه

پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره‌ای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

عمودی Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3



تلویزیون آلترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آلترناتیو شورایی  
<https://alternative-shorai.tv>

اطلاعیه

یا کار یا بیمه بیکاری مکفی!

## خیزش انقلابی ۱۴۰۱ و درسهای ماندگار

رحمان حسین زاده

روز ۲۵ شهریور چهارمین سالگرد قتل ژینا امینی (مهرسای جوان) و آغاز خیزش انقلابی است. گرامیداشت یاد عزیز جانباختن ژینا و نزدیک به هزار جانباخته دیگر و پافشاری بر دستاوردهای پراهمیت نبرد و مبارزه آن دوره اهمیت جدی دارد. جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی براین واقعیت آگاه است و امسال هم با اعلام کمپین ها و اقدامات شایسته، قصد نهادینه کردن اثرات ماندگار و تحول بخش خروش انقلابی چهار سال قبل و تثبیت دستاوردهای آن دوره تاکنون را دارند.

جامعه ی سالها در نبرد با جمهوری اسلامی در شهریور ۱۴۰۱ منتظر انفجار اجتماعی و انقلابی بود. جامعه ای که تجارب دیماه ۹۶ و آبانماه ۹۸ و چندین بار اعتصاب گسترده و مستمر کارگران هفت تپه و هزاران اعتصابات کارگری دیگر و مبارزه دائمی زنان علیه حجاب را پشت سر گذاشته بود. جامعه ای که متکی به ابتکارات مبارزاتی و متشکل چند ساله فرهنگیان و معلمان و بازنشستگان و بخشهای معترض علیه فقر و گرانی و برای تامین معیشت بود، با قتل دولتی و جنایتکارانه ژینا امینی خشم و انزجار و تحرک انقلابی اش سرریز شد. ۲۵ شهریور چهارسال قبل سرآغاز خیزش انقلابی سراسری شد که با پیشکسوتی زنان و دختران و نسل جوان، توده مردم جان به لب رسیده را با خواست بی اما و اگر سرنگونی به میدان کشید.

عروج دوباره جنبش سرنگونی در سال ۱۴۰۱ ادامه ساده دیماه ۹۶ و آبانماه ۹۸ نبود. این بار تکامل یافته تر و ارتقاء یافته تر از قبل بود. اینبار در ابعاد بسیار گسترده تر و تقریباً تماماً سراسری، عمده شهرهای کشور را پوشاند. به دلیل حضور مؤثر، زنان و دختران و نسل جوان خلاف جریان و قطب چپ رادیکال، خصلتها و المنتهای متفاوت تر و انقلابی و رادیکال در خیزش انقلابی ۱۴۰۱ بسیار برجسته تر از دفعه های قبل به صحنه آمد. به این دلایل نه فقط شاهد جنبش سرنگونی عظیم، بلکه در بطن آن و همزمان برجسته شدن خیزش انقلابی چپ گرایانه با دستاوردهای مهم بودیم. دامنه گسترده و همبسته سراسری و استمرار آن به ویژه در چند ماهه اول آن خیزش در سراسر کشور، علیرغم تفرقه اندازی شاخه های مختلف ملی و مذهبی از جمله ناسیونالیسم ایرانی و کرد، دستاورد تعیین کننده ای بود.

پیشکسوتی زنان و دختران خلاف جریان با پرچم مبارزه علیه حجاب و شئونات اسلامی خصلت رادیکال و بسیار متحول و مهم این خیزش است که با مقاطع قبلی خروش انقلابی تمایز اساسی داشت. تقابل شفاف با مذهب و اسلام میروید به یک رنسانس ضد مذهبی عظیم نه تنها در ایران و در صورت پیروزی در سطح منطقه و کشورهای اسلام



زده تبدیل شود. پس زدن و به حاشیه راندن دسته بندیهای ملی و ناسیونالیستی و محلی بسیار مهم بوده و هست. اتفاقاً شعار "زن، زندگی، آزادی" یک جنبه مثبتش این بود، اجازه نداد شعارهای ناسیونالیستی و محلی را به آن و به فضای سیاسی و انقلابی جامعه آویزان کنند. از اینها مهمتر و برجسته

ترین خصلت خیره کننده، شکفتن خلاقیتهای مبارزاتی چه در قالب اهداف و شعارها و خواسته ها و چه در تاکتیک ها و اقدامات متنوع مبارزاتی و به دست دادن ابتکارات قابل تحسین فعالین و پیشروان مبارزات آن دوره است. خیزش انقلابی آندوره در ابعاد اجتماعی ایده انقلاب و انقلابیگری و ابتکارات انقلابی را به کوی و برزن و محله و مراکز کار و به شهرها و دانشگاه و مدارس و به درون منازل و خانواده ها کشاند. درسهای انقلابی در فرصت چند ماهه در سطح اجتماعی و توده ای بکار گرفته شد و انقلابیگری در سنت رادیکال مبارزاتی جایگاه محکمتری پیدا کرده است.

شاخه های مختلف بورژوازی مرتجع که قبل از قتل ژینا و خیزش شهریور و مهر ۱۴۰۱ انقلاب و ایده انقلابی را به تمسخر میگرفتند، این بار ریاکارانه به ستایش انقلاب آمدند و البته ریاکاریشان طولی نکشید و رنگ باخت. اتفاقاً انقلابیگری و رادیکالیسم ناظر بر خیزش عامل اصلی شکست و ناکامی طرحها و ائتلافهای جریانات راست شد. اپوزیسیون راست از خیزش انقلابی مردم پاسخ رد گرفتند و بازنده مهم این دوره اند. ناکامی راست ها و شکست پروژه همه باهمی بی پایه از دیگر دستاوردهای مهم خیزش انقلابی ۱۴۰۱ است. در پرتو این دستاوردها خروش انقلابی چهارسال قبل کاراکتری رادیکال و چپ گرایانه داشت.

بعد از گذشت چهارسال از خیزش انقلابی ۱۴۰۱ و فراز و فرودهای قابل درک آن، علیرغم جنگ ویرانگر و ارتجاعی و تشدید تحریمهای اقتصادی و گسترش سرکوب و اعدام، چشم انداز برآمد توده ای و اعتراضی مجدد علیه فقر و بیکاری و علیه سرکوب و اعدام وجود دارد و میتواند و باید به درسها و تجارب اساسی خیزش انقلابی چهارسال قبل متکی شود. مهمتر محدودیتهای خیزش دوره قبل را جبران کند. اکنون صورت مسئله اینست قطب چپ و سوسیالیستی و جنبش و حزب ما چگونه میتواند با تشخیص موانع و محدودیتهای پیچیده سد راه و کنار زدن آنها و خنثی کردن نقشه های سناریو سیاهی و ضد مردمی، تداوم و تکامل خیزش اعتراضی را در راستای قد علم کردن آلترناتیو چپ و سوسیالیستی تقویت کند. به سهم خود در مطالب بعدی به این مسئله میپردازم.

۲۱ شهریور ۱۴۰۵

**نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!**

## اسماعیل بخشی تنها نیست؛ از تحصن او

### حمایت کنیم!

تحصن اعتراضی اسماعیل بخشی، فعال شناخته شده کارگری و از کارگران اخراجی نیشکر هفت تپه، وارد دومین روز شد. او پس از هشت سال محرومیت از کار و درآمد، در برابر همان مجتمعی بر زمین نشسته است که سال‌ها ثروتش را با دست او و همکارانش انباشتند، و اعلام کرده است تا لغو حکم اخراج و بازگشت به کار از پای نمی‌نشیند.

اخراج اسماعیل حکم انتقام از کارگری است که در صف مقدم اعتراضات هفت‌تپه ایستاد، از خواست‌های همکارانش دفاع کرد و بساط فساد و استثمار حاکم را به چالش کشید. حکومت اسلامی می‌خواهد هر کارگری را که سر بلند می‌کند، نخست با احضار، زندان و شکنجه و سپس با گرفتن کار و نان خانواده‌اش به زانو درآورد.

اسماعیل بخشی در جریان اعتراضات کارگران هفت‌تپه در سال ۱۳۹۷ بازداشت شد. دستگاه قضایی نخست او را به ۱۴ سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم کرد و در تجدید نظر حکم زندان را به پنج سال کاهش داد. هشت سال اخراج و بیکاری، ادامه همان حکم با ابزاری دیگر است؛ آن‌جا شلاق بر پشت کارگر فرود می‌آید، این‌جا گرسنگی بر سفره خانواده و فرزندانش. وقتی زندان و شکنجه نتوانست صدای اعتراض را خاموش کند، نان را گروگان گرفتند. قاضی، زندانبان و کارفرما در تقسیم کاری آشنا، هر یک سهم خود را از مجازات کارگر معترض برداشته‌اند.

حمایت کارگران گروه ملی فولاد اهواز از اسماعیل بخشی، جلوه‌ای مهم از همبستگی طبقاتی است. کارگرانی که خود سال‌ها با تعویق دستمزد، ناامنی شغلی و تهدید به اخراج جنگیده‌اند، به‌درستی می‌دانند تعرض به یک رهبر کارگری، تعرض به همه کارگران است. این همبستگی باید از هفت‌تپه و اهواز فراتر رود و به جنبشی سراسری برای بازگشت همه کارگران اخراجی تبدیل شود.

پرونده تمام کارگرانی که به دلیل اعتصاب، اعتراض، تشکلیابی یا دفاع از همکاران خود اخراج شده‌اند، باید بی‌درنگ بررسی شود. همه آنان باید بدون قید و شرط به کار بازگردند و دستمزدها و مزایای دوران اخراج را دریافت کنند. نباید اجازه داد اخراج و بیکارکردن به مجازات دائمی فعالان و رهبران کارگری تبدیل شود.

کارگر کالای یک بارمصرف سرمایه‌دار نیست که تا هنگام تولید سود



استثمار شود و به محض اعتراض، به خیابان پرتابش کنند. امنیت شغلی و حق اعتراض، اعتصاب و تشکلیابی از حقوق پایه‌ای کارگران است. اما جمهوری اسلامی با قانون، دادگاه، زندان و گلوله از نظم پاسداری می‌کند که در آن سود سرمایه مقدس و زندگی انسان بی‌ارزش است.

اما مسئله فقط اسماعیل بخشی نیست. میلیون‌ها نفر بیکارند و میلیون‌ها کارگر دیگر بدون قرارداد رسمی، بیمه، امنیت شغلی و دستمزد مکفی، زیر خط فقر سیاه زندگی و کار می‌کنند. سرمایه از ارتش بیکاران برای پایین نگه داشتن دستمزدها و مرعوب کردن کارگران شاغل استفاده می‌کند. بیکاری در این نظام یک حادثه اقتصادی نیست؛ سلاحی طبقاتی برای تحمیل فقر، رقابت و بی‌حقوقی بر کارگران است.

اعتراض جوانان بیکار در اهواز در برابر کشت و صنعت نیشکر دعبل خزایی، و اعتراضات مشابه در گچساران، نشان داد که مطالبه کار می‌رود که به یکی از کانون‌های اصلی اعتراض اجتماعی تبدیل شود. جوانانی که تنها برای کار و تامین نان گرد آمده بودند، با باتوم و گلوله پاسخ گرفتند. حکومتی که برای بیکاران کار ندارد، برای سرکوب آنان گلوله فراوان دارد؛ بودجه اشتغال ندارد، بودجه سرکوب دارد. پاسخ گلوله به مطالبه کار، چکیده اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی است: فقر برای مردم، سود برای سرمایه‌دار و گلوله برای هر کس که اعتراض کند.

جامعه امروز بر انباری از خشم نشسته است؛ خشم علیه فقر، بیکاری، گرانی و سقوط هر روزه سطح زندگی. جرقه بعدی ممکن است از یک کارخانه، یک محله محروم، تجمع بیکاران یا صف بازنشستگان برخیزد و در چند روز بخش‌های وسیعی از جامعه را دربرگیرد. حکومت از همین خیزش در هراس است و می‌کوشد هر جرقه را پیشاپیش با اخراج و بازداشت و گلوله و اعدام خاموش کند. اما حکومتی که جز فقر و سرکوب و چوبه اعدام پاسخی ندارد، به عبث می‌کوشد سقوط محتوم خود را به تعویق بیندازد.

رهبران و فعالان کارگری و جنبش سوسیالیسم کارگری باید برای یک خیزش عظیم علیه فقر، فلاکت و بیکاری آماده شوند و پرچمدار آن باشند. نباید اجازه داد خشم میلیون‌ها کارگر، بیکار و جوان محروم به ذخیره سیاسی نیروهای قومی، مذهبی و ناسیونالیستی یا طرفداران جنگ و مداخله نظامی دولت‌های میلیتاریست تبدیل شود. این خشم باید زیر پرچم مستقل طبقه کارگر به جنبشی متشکل و سراسری برای کار، رفاه، آزادی و برابری بدل شود.

خواست‌های فوری ما عبارت‌اند از:

## اسماعیل بخشی تنها نیست؛ از تحصن او

### حمایت کنیم...

وظیفه فوری، پیوند زدن مبارزه کارگران شاغل با اعتراض بیکاران و جوانان جویای کار است. مجامع عمومی و تجمعات کارگری باید به مراکز سازمان‌دهی این همبستگی تبدیل شوند. بازگشت اسماعیل بخشی به کار، مبارزه جوانان بیکار برای اشتغال و مطالبه بیمه بیکاری مکفی، جبهه‌های یک نبرد واحد علیه حکومت اسلامی و نظام سرمایه‌داری‌اند.

کار حق همگان است. هر فرد آماده‌به‌کار باید شغلی مناسب و ایمن داشته باشد، با دستمزدی که یک زندگی مرفه و انسانی را تامین کند. تا فراهم شدن چنین شغلی، همه بیکاران باید بدون تبعیض و بدون قید و شرط از بیمه بیکاری مکفی برخوردار شوند. هزینه آن را باید از سود سرمایه و از بودجه دستگاه نظامی و امنیتی و از خرج سرکوب و تحمیق مذهبی پرداخت. جامعه‌ای که کارگران ثروتش را می‌سازند، نباید اجازه دهد بیکاری و گرسنگی سهم سازندگان آن شود.

ما کارگران، تشکلهای مستقل کارگری، بازنشستگان، معلمان، پرستاران، دانشجویان و همه نیروهای آزادی‌خواه و برابری طلب را فرا می‌خوانیم با صدور بیانیه، برگزاری مجمع عمومی، حضور در محل تحصن و دیگر اشکال همبستگی، از اسماعیل بخشی حمایت کنند.

**ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،  
مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از  
این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف  
تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال  
هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به  
ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.**

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

- لغو حکم اخراج و بازگشت فوری و بدون قید و شرط اسماعیل بخشی به کار؛
  - بازگشت همه کارگران اخراج شده به دلیل اعتراض و فعالیت کارگری به کار و پرداخت حقوق دوران اخراج آنان؛
  - تامین کار مناسب با دستمزد مکفی برای همه افراد آماده به کار؛
  - پرداخت بیمه بیکاری مکفی و بدون قیدوشرط به همه بیکاران تا زمان اشتغال؛
- آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه کارگران و فعالان اجتماعی زندانی.

تحصن اسماعیل بخشی بخشی از مبارزه عمومی علیه اخراج، بیکاری، فقر، استثمار و سرکوب است. جمهوری اسلامی و صاحبان سرمایه بر پراکندگی و تنهایی کارگران حساب می‌کنند. پاسخ ما باید اتحاد، تشکل و گسترش مبارزه از یک کارخانه و شهر به کارخانه و شهری دیگر باشد. در برابر اتحاد قاضی، زندانبان و سرمایه، باید قدرت متحد و سازمان‌یافته طبقه کارگر و اردوی آزادیخواهی و برابری طلبی را به میدان آورد.

کار برای همه، بیمه بیکاری مکفی برای همه بیکاران!  
مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، برابری، رفاه همگانی!  
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست  
۹ سپتامبر ۲۰۲۶

### برنامه های تلویزیون پر تو،

رسانه حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال  
آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید  
و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

**اعدام قتل عمد دولتی است!**



این خنده را باید ثبت کرد. صحبت بر سر کشتن انبوه انسان‌هاست و وزیر می‌خندد. تاریخ بار اول به شکل فاجعه ظاهر می‌شود و بار دوم به شکل خنده در استودیو. و هیچ تصویری منطق این جهان را بهتر از همین صحنه نشان نمی‌دهد: ساختمان بماند، انسان بمیرد.

### از هروشیما یک "مدل" می‌سازند

"ژاپن دو بار بمب اتم خورد، پیشرفته و مدرن شد." این مضمونی است که در تصویر منتشرشده از سوی یاسمین پهلوی، با مقایسه ژاپن پس از دو بمباران هسته‌ای و کوبا پس از دهه‌ها سوسیالیسم، القا می‌شود. "دو بار بمب اتم خورد" چنان بیان می‌شود که گویی صحبت از دو حادثه در مسیر پیشرفت یک کشور است. پشت این چند کلمه اما دو شهر با انسان‌های واقعی قرار دارند. در این روایت همه آنها نابدید شده‌اند. از "دو بمب اتم" یگراست به ژاپن پیشرفته امروز می‌رسیم. جنازه‌ها از جمله حذف شده‌اند.

نباید به هیچ‌کس حرفی را که زنده است نسبت داد؛ اما ما به اعتراف احتیاج نداریم، منطق حرف خودش را می‌زند. و این منطق دو بار فرو می‌ریزد.

بار اول اخلاقی. اگر قربانیان را دوباره وارد تصویر کنید، کل استدلال از هم می‌پاشد. نسبت دادن مدرنیزاسیون ژاپن به بمباران اتمی همان‌قدر پوچ است که ویرانی یک شهر را مقدمه ضروری آبادانی بعدی آن معرفی کنیم. بمب اتم یک کارکرد: انسانهای بیشمار را کشت.

بار دوم تاریخی، و این مهم‌تر است. ژاپن سال ۱۹۴۵ کشوری عقب‌مانده نبود که بمب آن را مدرن کند؛ از دوره میجی به این سو یک قدرت صنعتی و استعماری بود که با ارتش و ناوگان و صنعت سنگین خود جنگ اقیانوس آرام را راه انداخته بود. آنچه بعدا اتفاق افتاد نه پاداش آتش بود و نه معجزه: اصلاحات ارضی و تصفیه‌های دوره اشغال، سرکوب چپ و رادیکالیسم کارگری در "مسیر معکوس" اشغال، سفارشات عظیم آمریکا در جنگ کره، جای ژاپن در استراتژی جنگ سرد در شرق آسیا، و انبوه نیروی کار ارزان و منظم. سرمایه انبار شده پیش از جنگ، در چارچوب سیاسی تازه، بازسازی را ممکن کرد. نتیجه روشن است: این استدلال تاریخ نیست، الهیات است - رستگاری از راه انفجار اتمی.

زبان همیشه یک قدم جلوتر از بمب افکن پرواز می‌کند اما همین حذف انسان از روایت اتفاقی نیست. درست در این حذف

## از خاکستر هروشیما، جنایت ۱۱ سپتامبر تا "مدل ژاپن" الگوی سلطنت طلبان

علی جوادی

بیست و پنج سال پس از ۱۱ سپتامبر، همان پرسشی که منصور حکمت آن را "جنگ تروریست‌ها" نامید دوباره در برابر جامعه ایران قرار گرفته است؛ این بار با بمب اتم روی میز. این مقاله چهار ادعا دارد. اول، روایتی که ژاپن بمباران‌شده را الگوی پیشرفت معرفی می‌کند تاریخ نیست، الهیات است: رستگاری از راه آتش. ژاپن نه به‌خاطر بمب، بلکه با سرمایه‌ای که پیش از جنگ انبار کرده بود و در خدمت استراتژی جنگ سرد بازسازی شد. دوم، عادی‌سازی کشتار اتمی پیش از هر بمب افکنی در زبان اتفاق می‌افتد؛ "سلاح تاکتیکی"، "گزینه" و "تلفات جانبی" کلماتی نیستند که فاجعه را توصیف کنند، کلماتی هستند که آن را ممکن می‌کنند. سوم، راست جنگ‌طلب و طرفداران بمب در جمهوری اسلامی دو دشمن آشتی‌ناپذیر نیستند؛ دو سر یک منطق‌اند و یکدیگر را تولید می‌کنند. هر تهدید از واشینگتن یک استدلال به نطز هدیه می‌دهد و هر سنتریفیوژ در نطز یک بهانه به واشینگتن. چهارم، این جریان راست به بمب افکن خارجی پناه می‌برد نه از قدرت، بلکه از بی‌پایگی؛ بمب جانشین آن پایه اجتماعی است که ندارد. نتیجه سیاسی این چهار حکم یک چیز است: شیشه عمر جمهوری اسلامی نه در فردو است، نه در پنتاگون، بلکه در دست مردم ایران.

### تراژدی در ۱۹۴۵، لطیفه در استودیو

یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، ربع قرن از آن صبح می‌گذرد. بیست و پنج سال پیش پرسیدیم چگونه کشتن سه هزار انسان به یک آرمان تبدیل شد؛ امروز باید بپرسیم چگونه کشتن صدها هزار انسان به یک "گزینه" تبدیل شده است. میان آن پرسش و این پرسش تنها زمان فاصله نیست؛ یک بمب فاصله است.

در اوت ۱۹۴۵ دولت آمریکا دو بمب اتم بر هروشیما و ناگازاکی انداخت و شمار عظیمی از انسان‌ها را کشت؛ کودک و کارگر و پرستار و مادر و پیرمرد، انسان‌هایی که در یک لحظه سوختند، زیر آوار مردند و بسیاری دیگر در ماه‌ها و سال‌های بعد قربانی تشعشع شدند. آن یک فاجعه بود.

هشتاد سال بعد، در استودیو کانال ۱۴ تلویزیون اسرائیل، شیمون ریگلین در حضور ایتمار بن‌گوریر پرسید چرا اسرائیل در ایران از بمب نوترونی استفاده نمی‌کند؛ سلاحی که به تعبیر خودش ساختمان‌ها را کمتر تخریب می‌کند و انسان‌ها را می‌کشد. وزیر امنیت ملی اسرائیل نه اعتراض کرد و نه رد کرد؛ خندید و گفت بگذارید حرفش را بزند.

برای کودکی که زیر آن می‌سوزد استراتژیک. کلمه "تاکتیکی" را حذف کنید، آنچه باقی می‌ماند روشن است: سلاح کشتار جمعی.

### جنگ تروریست‌ها

درست در همین نقطه است که ۱۱ سپتامبر دوباره موضوعیت پیدا می‌کند. بیست و پنج سال پیش اسلامیت‌های القاعده هواپیماهای مسافری را به برج‌های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون کوبیدند و نزدیک به سه هزار انسان را کشتند؛ کارمند، نظافتچی، آتش‌نشان، مهاجر، مسافر، زن و مرد. اما القاعده پیش از کشتن آنها یک کار ایدئولوژیک انجام داده بود: آن آدم‌ها دیگر فرد نبودند، "آمریکا" و "غرب" و "کفار" بودند. اینجا همان قاعده‌ای عمل می‌کند که در استودیو کانال ۱۴ و در اسلایدهای پنتاگون عمل می‌کند. ابتدا انسان را از تصویر پاک می‌کنند و سپس کشتن او آسان‌تر می‌شود.

منصور حکمت بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ابعاد بزرگ‌تر واقعه را دید. او نوشت در "دو سوی این کشمکش ضد بشری" دو اردوی اصلی تروریسم بین‌المللی ایستاده‌اند: از یک سو "جنبش ارتجاعی و کثیف اسلام سیاسی" و از سوی دیگر "عظیم‌ترین ماشین تروریسم دولتی و ارباب و باج‌خوری بین‌المللی". اهمیت موضع او دقیقاً در امتناع از انتخاب میان این دو قطب بود: جنایت القاعده کوچک‌ترین مشروعیتی به میلیتاریسم آمریکا نمی‌داد و جنایات آمریکا کوچک‌ترین تخفیفی به اسلام سیاسی.

اما اردوی سوم یک موضع اخلاقی نیست، یک منفعت مادی است. طبقه کارگر و توده‌های مردم تنها نیروی است که در هیچ‌کدام از این دو زرادخانه سهمی ندارد. نه از بمب جمهوری اسلامی چیزی به او می‌رسد، نه از بمب افکن آمریکایی؛ هزینه هر دو را می‌پردازد و از هر دو تنها یک چیز می‌گیرد: قبرستان. اینکه انسان وسیله سیاست نباشد آرزو نیست، برنامه‌ای است که وسیله بودن، سرنوشت روزمره اوست.

### بمب اتم؛ بیمه عمر جمهوری اسلامی؟

جمهوری اسلامی بخشی از همین جهان است. دستیابی این حکومت به بمب اتم هیچ منفعتی برای مردم ایران ندارد. حکومتی که زندان و شکنجه و اعدام و سرکوب زنان و کارگران بخشی از تاریخ آن است، با داشتن بمب اتم "مترقی" نمی‌شود. اگر جمهوری اسلامی در پی تبدیل ظرفیت هسته‌ای خود به سلاح باشد، هدف آن دفاع از آزادی و رفاه مردم نیست؛ تضمین بقای یک حکومت است. و این پروژه از هیچ‌جا تأمین نمی‌شود جز از کار و امکانات زندگی و معیشت همان مردمی که قرار است گروگان آن باشند: بمب جمهوری اسلامی دستمزد پرداخت‌نشده کارگر ایرانی است که به فلز ریخته شده.

درست در همین نقطه تناقض سیاست راست جنگ‌طلب نیز آشکار می‌شود. هرچه حمله و تغییر رژیم از بیرون و حتی کاربرد سلاح هسته‌ای بیشتر به عنوان گزینه‌ای واقعی مطرح شود، استدلال طرفداران بمب در جمهوری اسلامی هم تقویت می‌شود: اگر بمب داشته باشیم، حمله نمی‌کنند. تهدید خارجی به خوراک سیاسی پروژه اتمی حکومت تبدیل می‌شود.

## از خاکستر هیروشیما، جنایت ۱۱ سپتامبر

### تا "مدل ژاپن" الگوی سلطنت طلبان...

است که یک سیاست شکل می‌گیرد. "ژاپن" دیگر صرفاً نام کشوری در شرق آسیا نیست؛ به استعاره‌ای سیاسی برای حل مسئله ایران تبدیل شده است. الهیار (آریا) کنگرلو از "مدل ژاپن" در کنار "مدل شوروی" برای پایان دادن به جمهوری اسلامی سخن می‌گوید. در تحلیل او جامعه ایران به دلیل نفوذ اسلام و مذهب قادر نیست از طریق یک انقلاب اجتماعی حکومت اسلامی را سرنگون کند. نتیجه سیاسی این تصویر بسیار مهم‌تر از مقدمات جامعه‌شناختی آن است: وقتی مردم از مقام عامل تغییر کنار گذاشته شدند، قدرت دیگری باید جای آنها را بگیرد؛ قدرت خارجی، جنگ و شکست نظامی.

و این استعاره دیگر فقط در ادبیات اپوزیسیون نیست. در ۲۸ اوت ۲۰۲۶، تاکر کارلسون در گفت‌وگو با جو کنت، رئیس پیشین مرکز ملی مقابله با تروریسم آمریکا، گفت که بحث استفاده از سلاح هسته‌ای تاکتیکی علیه اهدافی در ایران در پنتاگون و در قالب اسلایدهای برنامه‌ریزی نظامی مطرح شده است. پاسخ کنت از خود ادعا گویاتر بود: او از این گزینه دفاع نکرد، فقط منطق آن را تا انتها دنبال کرد و گفت اگر هدف سیاست آمریکا فروپاشی کامل حکومت باقی بماند و راه‌های متعارف جواب نداده باشند، "به نوعی باید از یک سلاح کشتار جمعی یا یک سلاح هسته‌ای استفاده کنیم" - و برای توضیح، به ژاپن جنگ دوم اشاره کرد. کارلسون واکنش نشان داد که هر کس استفاده اول از سلاح هسته‌ای را پیشنهاد کند "یک دیوانه، یک دیوانه خطرناک" است.

در یکی مجری تلویزیون از بمب نوترونی می‌پرسد و وزیر می‌خندد؛ در دیگری یک مقام ارشد امنیتی، خونسرد، ژاپن ۱۹۴۵ را نتیجه منطقی سیاست امروز اعلام می‌کند. "مدل ژاپن" استعاره حاشیه‌ای اپوزیسیون ایرانی نیست؛ زبان مشترک یک اردوگاه است.

اصطلاح "بمب هسته‌ای تاکتیکی" خود بخشی از مسئله است. چه عبارت تمیز و تکنوکراتیک! دیگر با بمب اتم مواجه نیستیم، با "سلاح هسته‌ای تاکتیکی" روبه‌رو هستیم. قتل‌عام جای خود را به "گزینه" می‌دهد، شهر سوخته به "سناریو" و انسان‌هایی که قرار است بمیرند از کودک و کارگر و زن و دانشجو به "تلفات" تبدیل می‌شوند. هر جنایت بزرگ ابتدا در زبان و روی زمین گفته و نوشته می‌شود و بعد در آسمان اجرا. برای پایین آوردن آستانه ارتکاب یک جنایت، ابتدا باید آستانه وحشت از تصور آن را پایین آورد.

این مسیر را باید در کلیت آن دید. دیروز صحبت از تحریم و "فشار حداکثری" بود؛ سپس حمله محدود، بمباران تاسیسات هسته‌ای، جنگ برای تغییر رژیم و "مدل ژاپن"؛ امروز "بمب تاکتیکی" مانند یکی دیگر از گزینه‌های روی میز ژنرال‌ها. بمب برای ژنرال تاکتیکی است؛

## از خاکستر هیروشیما، جنایت ۱۱ سپتامبر تا "مدل ژاپن" الگوی سلطنت طلبان...

پس این دو دشمن یکدیگر را تحمل نمی‌کنند؛ تولید و توجیه می‌کنند. یکی بمب‌افکن خارجی را بیمه آزادی معرفی می‌کند و دیگری بمب اتم را بیمه بقای حکومت. هر دو در یک فرض مشترک‌اند: مردم قربانیان اصلی این جدال خونین‌اند. پس این سیاست حتی از منظر هدف اعلام‌شده خودش هم معکوس است: هرچه تهدید خارجی شدیدتر شود، جمهوری اسلامی راحت‌تر سرکوب را به نام "امنیت" و بمب را به نام "بازدارندگی" می‌فروشد.

### راستی که پایه ندارد

اما چرا این جریان به جای مردم به بمب‌افکن نگاه می‌کند؟ پاسخ را نباید در ایدئولوژی، در موقعیت اجتماعی آن باید جست. این راست به بمب پناه می‌برد چون نیروی در جامعه پشت سرش نیست. جنگ برای او راه حل نیست، جانشین است؛ جانشین آن پایه اجتماعی که ندارد. کسی که نمی‌تواند مردم را بسیج کند، ارتش اجاره می‌کند.

بیش از آن، او از انقلاب اجتماعی بیشتر می‌ترسد تا از جمهوری اسلامی. چون انقلاب پرونده‌ای را باز می‌کند که سلطنت جواب آن را ندارد - مالکیت، دستمزد، سازمان کارگری، حق اعتصاب. برای همین ایران ویرانی را که بتواند به ارث ببرد به ایران آزادی که نتواند بر آن حکومت کند ترجیح می‌دهد. آن‌گاه تئوری "جامعه مذهبی و ناتوان از انقلاب" کارکرد واقعی خود را نشان می‌دهد: مردم را از صلاحیت سیاسی ساقط می‌کنند تا بمب‌افکن صلاحیت پیدا کند.

سلطنت طلب بی‌سلطنت، ژنرال بی‌ارتش، دولت در تبعید بی‌کشور، استراتژیست بی‌مردم و مفسر بی‌مخاطب، همه در استودیوهای ماهواره‌ای گرد آمده‌اند تا برای جامعه‌ای که یک روز در آن زندگی نکرده‌اند "مدل" انتخاب کنند. اینها روح مک‌آرتور را احضار می‌کنند چون آینده‌ای برای احضار ندارند.

### جهان وارونه

وارونگی این جهان فقط آنجا نیست که صاحب بمب اتم خود را پاسدار جهان عاری از بمب معرفی می‌کند. تنها دولتی که در تاریخ سلاح اتمی را علیه شهرها به کار برده، خود را پاسدار عدم اشاعه می‌داند؛ اسرائیل که خود یک قدرت هسته‌ای محسوب می‌شود درباره ممنوعیت دستیابی دیگری به همان سلاح حکم صادر می‌کند؛ و قدرت‌هایی با هزاران کلاهک از "امنیت جهان" سخن می‌گویند. بازدارندگی نام مستعار انحصار است و عدم اشاعه، اساسنامه یک صنف: باشگاهی که مانند هر صنف دیگری ورود عضو تازه را ممنوع می‌کند، نه به دلیل صلح، به دلیل امتیاز. و در افراطی‌ترین شکل این منطق به این فرمول می‌رسیم: برای جلوگیری از بمب اتم، بمب اتم بزنیم.

این دیگر ریاکاری سیاسی نیست؛ منطق ساختاری یک جهان وارونه است. بمب "ما" بازدارندگی است و بمب "آنها" تهدید بشریت؛ بمباران "ما" عملیات نظامی است و بمباران آنها تروریسم. حتی حق انسان بودن هم با جغرافیا و پرچم توزیع می‌شود.

مارکس از جهانی سخن می‌گفت که در آن ساخته‌های انسان بر انسان حاکم می‌شوند و روابط میان انسان‌ها شکل روابط میان اشیا به خود می‌گیرد. در میلیتاریسم اتمی این وارونگی به وحشیانه‌ترین شکل خود می‌رسد: از بمب "هوشمند"، موشک "دقیق"، سلاح "تاکتیکی" و زرادخانه "مسئولانه" سخن می‌گویند و بمب صاحب صفت می‌شود، در حالی که انسان صاحب شماره می‌شود. ابزار کشتار خصلت انسانی می‌گیرد و انسان به "هدف" و "تلفات" تنزل پیدا می‌کند. هیروشیما یک عبارت در گزارش ستاد ارتش نبود؛ شهری پر از انسان بود.

و اینجاست که ۱۱ سپتامبر آینه‌ای در برابر این جهان می‌شود. اگر کشتن نزدیک به سه هزار انسان در نیویورک به این دلیل که دولت آمریکا مسئول جنگ و جنایت بوده است تروریسم و جنایت است - که هست - چرا کشتن ده‌ها یا صدها هزار انسان در تهران به دلیل جنایات جمهوری اسلامی باید با اضافه کردن کلماتی مانند "تاکتیکی"، "بازدارندگی" و "تغییر رژیم" قابل قبول شود؟ کودک تهرانی کمتر از کارمند برج‌های دوقلو انسان نیست. کارگر در ایران مسئول سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی نیست. زنی که علیه حجاب اسلامی مبارزه می‌کند سپاه پاسداران نیست. "تلفات جانبی" نام خانوادگی ندارد؛ اسم کوچک هم ندارد.

### آزادی محموله هوایی نیست

اما سیاست ما کمونیستهای کارگری از نقطه مقابل آغاز می‌کند. جمهوری اسلامی نباید بمب اتم داشته باشد؛ آمریکا، اسرائیل، روسیه، چین، بریتانیا، فرانسه، هند، پاکستان و کره شمالی هم نباید داشته باشند. بمب جمهوری اسلامی با شعار "مقاومت" موجه نمی‌شود و بمب آمریکا و اسرائیل با شعار "آزادی ایران" انسانی نمی‌شود.

اما مخالفت با جنگ به معنای صف بستن زیر پرچم "دفاع از کشور" هم نیست. اینجا تله دومی گذاشته‌اند: حکومتی که هر اعتصاب را در زمان صلح "اقدام علیه امنیت ملی" می‌نامد، در زمان جنگ همان اعتصاب را خیانت اعلام می‌کند. اردوی سوم دقیقاً آنجا معنا پیدا می‌کند که کارگر در زمان جنگ هم دست از خواسته‌های خود برندارد، آتش‌بس طبقاتی را نپذیرد، و دست خود را به کارگر آن سوی مرز - در اسرائیل، در منطقه، در آمریکا - دراز کند.

جامعه ایران به "مدل ژاپن" احتیاج ندارد، به بمب نوترونی و "بمب تاکتیکی" احتیاج ندارد و به شاهزاده‌ای که بر موج بمباران به تهران آورده شود نیز؛ همان‌طور که به بمب اتم جمهوری اسلامی احتیاجی ندارد. این جامعه به قدرت خودش احتیاج دارد: به کارگری که تولید را متوقف کند، به زنی که فرمان حکومت اسلامی را زیر پا بگذارد، به معلم و پرستار و بازنشسته و دانشجویی که سازمان پیدا کند، به اعتصاب عمومی، به شورا و به جنبشی آزادی‌خواه، سکولار، برابری طلب و

## در حمایت از اعتراض و تحصن اسماعیل بخشی

اسماعیل بخشی، این صدای رسای هفت تبه و جنبش کارگری، در اعتراض به ۸ سال اخراج و تحمیل فقر شدید و مجازات خود و خانواده اش و با خواست بازگشت به کار، در مقابل مجتمع کشت و صنعت هفت تبه تحصن کرده است. این تحصن که از روز سه شنبه ۲۷ شهریور آغاز شد و دومین روز را پشت سر گذاشته است، تاکنون از حمایت جمعی از همکاران هفت تبه برخوردار شده است.

اسماعیل کار و نان میخواهد، هزار بار حق دارد علیه سرکوبگرانی که از آبر فاسدین و اختلاسگران حمایت می‌کنند، اعتراض کند. از تحصن و خواست برحق اسماعیل بخشی حمایت کنیم.

کارگران هفت تبه که بسیاری از دستاوردهایشان را ازجمله مدیون تلاش بیوقفه افرادی چون اسماعیل بخشی هستند، لازمست به طرق مختلف از تحصن و خواست وی حمایت کنند. اگر جنبش کارگری رهبران شریف و صالح خود را حمایت نکند و در عوض مشغول رقابت با بغل دستی و تکفیر این و آن باشد، بهترین خدمت را به سرمایه داران کرده است. اگر در این شرایط که هیولای بیکاری دهان باز کرده و بیشمار خانواده های کارگری را می‌بلعد نایستیم، فردا نوبت هر کدام ماست.

«یا کار با بیمه بیکاری مکفی» و «اتحاد کار علیه بیکاری» تنها راه حل بلافصل طبقه ما در مقابل تعرض سرمایه داران زالو و استثمارگر و سرکوبگر است.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۲۰۲۶ اوت ۹ - ۱۴۰۵ شهریور ۲۸

## از خاکستر هیروشیما، جنایت ۱۱ سپتامبر تا "مدل ژاپن" الگوی سلطنت طلبان...

سوسیالیستی که هم جمهوری اسلامی را کنار بزند و هم دست دولت‌های جنگ طلب را از سر جامعه کوتاه کند.

جمهوری اسلامی را می‌خواهیم سرنگون کنیم دقیقاً به این دلیل که زندگی انسان‌ها را تباه کرده است، نه اینکه انسان‌ها را قربانی کنیم تا جمهوری اسلامی سرنگون شود. تمام فاصله ما با سیاست جنگ طلبانه در همین یک جمله است.

هیروشیما مدل آزادی ایران نیست. نه هیروشیما برای ایران، نه جمهوری اسلامی برای ایران. آزادی محموله هوایی نیست؛ در گمرک هیچ کشوری تحویل داده نمی‌شود. آزادی را نمی‌توان از آسمان بمباران کرد؛ آزادی را مردم روی زمین می‌سازند.

۱۰ سپتامبر ۲۰۲۶

## منصور حکمت را بخوانید

## و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>



## سه منبع و سه جزء شعار

## "مرد، میهن، آبادی!"

سیاوش دانشور

رسانه های جنگ طلب و قلم به مزد مانند ایندژناشنال، در آستانه سالروز برآمد انقلابی و زنانه ۱۴۰۱، مجدداً شعار ارتجاعی و ضد زن «مرد، میهن، آبادی» را از آرشیوها بیرون آوردند و مشغول تبلیغ و دفاع از آن شدند. این شعار وقت خودش نقد و حاشیه ای شد و حرکت انقلابی زنانه وقتی به آن نگذاشت. اما کسانی که هوس شاه شدن دارند و لشکری که از تبلیغ رعیت بودن مردم نان میخورند؛ در چشم زنان و مردان و زندانیان سیاسی در ایران نگاه میکنند و از تحجر و توحش مردانه و ضد زن دفاع میکنند. یادداشت زیر در زمان طرح این شعار نوشته شده است. سردبیر.

دوره انقلابی را عده ای بنادرست جنگ شعارها فهمیده اند. شعارها مستقل از اینکه طراحان آن خود واقف هستند یا خیر، خاستگاه اجتماعی دارند، منافع معینی را برجسته میکنند، اذهان را به سمت خاصی هدایت و نشانه میروند، و مهمتر، علیه وضعیتی هستند که بناگیز باید تغییر کند.

شعاری که اخیراً تحت عنوان؛ "مرد، میهن، آبادی" در سوشیال میدیا طرح شده است، حتی صاحب و مدافع علنی ندارد. چون ناشی از یک وحشت است؛ وحشت کسانی که از حضور زن بعنوان یک فاکتور مهم اجتماعی ترسیده اند، احساس می کنند منفعت و سلطنت مردانه شان زیر سوال رفته و زیر پایشان دارد خالی میشود.

حضور مقتدر و رادیکال زنان برابری طلب آنهم در یک جامعه اسلام زده و عمیقاً مردسالار، چند کار را با هم انجام داده است:

اول، علیه کل تاریخ صد ساله سیاست مردانه در ایران است. دوم، متحد کننده همه بخشهای مردمی است که تا دیروز با ساطور قصابی به این و آن هویت کاذب تقسیم شان کرده بودند. سوم، ضد اسلامی و ضد حکومتی است که خاورمیانه و بسیاری کشورهای آفریقا را در باتلاقی فرو برده است. چهارم، آوانگارد است و موجب تمجید غرب پیشرفته و افکار عمومی پیشرو جهان قرار گرفته است.

پنجم، انترناسیونالیستی و جهانشمول است چون حقوق زن ماهیت شرقی و غربی ندارد، جهانی است. به این معنا زیر پای انواع ناسیونالیسم و مذهب را خالی میکند.

ششم، برابری طلبانه است و برخلاف رگه های مختلف فمینیسم ضد مرد نیست، مرد و زن در کنار هم نبرد می کنند و دستجمعی علیه حقارت جمعی زن ستیزی بپا خاسته اند.

حضور زن و این خصوصیات است که دنیا را تکان داده است و سمپاتی عمیق آزادیخواهان جهان را جلب کرده است. این کار از هر کسی بر نمی آید.

## "مرد، میهن، آبادی"

برعکس، شعار "مرد، میهن، آبادی" فاقد همه اینهاست. علیه همه اینهاست. دشمن همه اینهاست، تماماً

ارتجاعی و ضد زن و مردسالار و شوونیست است، از کهنه می آید و کهنه را پاس میدارد و به این اعتبار نماد وحشت از خیزش انقلابی و حضور مقتدر زنان در جامعه است.

## "مرد"

کل تاریخ مکتوب جوامع طبقاتی مردانه است. مرد دارا، مرد صاحب رای، مرد مالک، مرد رئیس خانواده، مرد فرهنگی، مرد حقوقی، مرد صاحب منصب، مرد اختیار دار زن و کودک، مرد فرمانروا، مرد جانی، مرد سرکوبگر، مرد، مرد، مرد... مردی که "مردانگی" اش با نفی زن و قتل زن و مالکیت زن معنی شده است. روشن است منظور همه مردان در یک کاتاکوری جنسیتی نیست. بسیاری از مردان برابری طلب و پیشرو و ترقیخواه اند.

"مرد" در این شعار از برابری زن و مرد سخن نمیگوید، دارد عمارتی را اعاده می کند که در حال ویران شدن است. مرد در این شعار جایگاه تاریخی و ملی و مذهبی و ارتجاع کهن را پاس می دارد.

## "میهن"

"میهن" خرافه ای بیش نیست. میهنی وجود ندارد. "ماد وطن" و "میهن" همواره حیات خلوت طبقات دارا و حکام بوده است. میهن خاکی نیست که من و شما برحسب تصادف و علیرغم میل خود در آن متولد می شویم. اگر انسان آزاد بود، اگر بشریت روی کره خاکی میتوانست در آرامش و صلح و برابری زندگی کند، میهن معنائی نداشت، جنگ و لشکرکشی و قلدری و ناسیونالیسم و شوونیسم و راسیسم و فاشیسم فاقد موضوعیت بود. همه اینها هستند چون سردمداران میهن پرست اند. اما از آنرو میهن را مثل گاو هندو و هر آئینی پرستش می کنند، چون منافع خود را در اسارت "هم میهنانی" میدانند که باید سرباز "جنگ میهنی" با همسایه و میهن های دیگر باشند. متعصب ترین میهن پرستان و پاسداران "منافع ملی" کسانی اند که میهن و منافع ملی همسایه و دیگری را زیر پایشان له میکنند. وحشی ترین متجاوزین میهن پرستان درجه یک اند. میهن برای نود درصد مردم معنا ندارد، ملموس و مادی نیست و نفعی از آن نمی برند. میلیاردها انسان برده و مهاجر و دورگه اصولاً میهنی ندارند.

میهن طرح شده چون حضور زن مرزها را درنور دیده،

طغیان انقلابی زنان روبرو شده اید.

## سه منبع و سه جزء شعار

### "مرد، میهن، آبادی!"...

جهانی شده، تاریخ ساز شده، الگوی جدیدی خلق کرده و همه واپسگرایان را به تکاپو انداخته است.

#### "آبادی"

"آبادی" بی معنی تر از بقیه است. آبادی حتما به معنی روستا بکار نرفته بلکه خواسته نشانی سرزمین آباد را به شنونده بدهد. آبادی خیلی آبستراکت و اختیاری است. مثلا میتوان از بسیاری شهرهای آباد نام برد که در کنارش میلیونها در هارلم ها می لولند و محتاج نان شب اند.

آبادی بر وزن آزادی آمده است، اما خود آزادی نیز بصورت لخت و عور فاقد معنای امروزی است. "آزادی" از کلمات "مقدس" در تاریخ بشر است، آزادی اما درخود و خارج از زمان و مکان معنا ندارد، آزادی معنایی تاریخی و جنبشی و طبقاتی دارد. آزادی برای برده، "مرد آزاد" بودن و رهایی از برده بودن است. آزادی برای رعیت فراتر از برخورداری از زمین نمیرود. آزادی برای مذهب حاکمیت بی چون و چرا و فرا زمینی و الهی بر "مردم ره گم کرده" ای است که باید با داغ لعنت مذهب هدایت شوند. آزادی برای ناسیونالیسم رهایی از کولونیالیسم، ملت سازی و تشکیل دولت "ملی" و "خودی" است، ایجاد بازار داخلی برای به بردگی کشاندن کارگر هم میهن است. آزادی برای سرمایه دار آزادی تجارت و مالکیت خصوصی و سازماندهی بردگی مدرن مزدی است. آزادی برای کارگر نفی بردگی مزدی و مالکیت خصوصی و رهایی از انقیاد سیاسی و اقتصادی نظم سرمایه داری است. آزادی بدون پیشوند و پسوند، بدون تعریف طبقه معین از آزادی، بدون جایگاه فرد و جامعه از حقوق فردی و اجتماعی، بدون نوع نظام تولید و بازتولید جامعه، بدون بسیاری مسائل مهم دیگر، حرف کلی و نامفهومی است که هر مرتجعی میتواند از آن بهره جوید و تاریخا همین گونه بوده است.

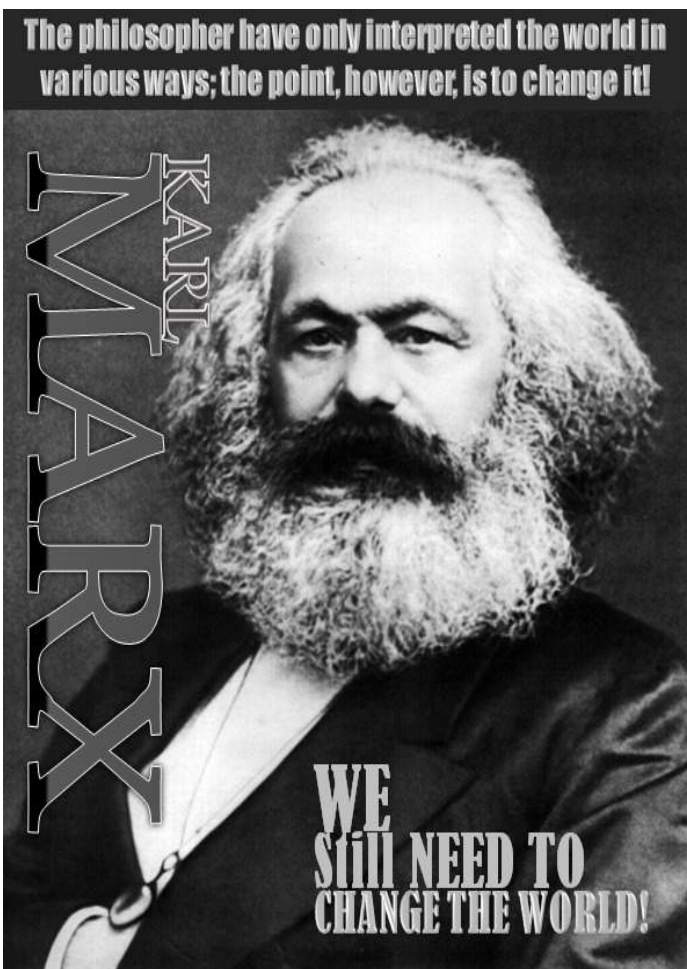
"آبادی" اما از اینها هم اختیاری تر است. کدام آبادی؟ میگویند ایران آباد میخواهیم، یعنی دانشگاه و مدرسه و شهر و بیمارستان و امکانات و غیره داشته باشیم. بله محیط کار و زندگی، شهر و روستا و کشور باید آباد و قابل زندگی باشد، اما مگر بسیاری از دنیا و حتی ایران در بخشهای مختلف "آباد" نیست؟ آیا از این آبادی همه بهره میجویند و یا به آن دسترسی دارند؟ آیا موقعیت اقتصادی نیست که تعیین کننده زندگی در محل آباد و برخورداری از آزادیها است؟ حرف بی معنی و موزون و دهان پرکن خاصیتش اینست که از مسائل واقعی فرار کنید، نگوئید دردتان چیست، نگوئید از حضور زنان وحشت کرده اید، تظاهر به درک نکردن کنید که چرا در یک جامعه اسلام زده با

شعار "مرد، میهن، آبادی" اعاده ارتجاع کهن در مقابل حرکت نو و انقلابی است که میخواهد از وضع کنونی فراتر برود، جنبشی که میخواهد قاعده بازی را عوض کند، قرار است به سلطه دیرین و هزاران ساله مدرسالاری و کهنه پرستی و زن ستیزی پایان دهد. نفس طرح شعار "مرد، میهن، آبادی" نشان میدهد که حضور زن در جامعه و رهبری مبارزات چقدر برای برخی گران آمده است. نفس طرح این شعار میگوید که تمام دنیای قدیم با همه شناعة و جنایتش، با همه "ارواح خبیثه" اش بسیج شدند تا مقابل تحول دوران ساز را سد کنند.

چقدر زیباست جنبشی که دنیا را تکان میدهد، چقدر باشکوه است شبی نوی که در گشت و گذار است و تمام ارتجاع کهن از دستگاه مذهب و مدرسالاری تا ملی گرائی و ناسیونالیسم و فاشیسم و کل فرزندان سرمایه داری و بقایای نظامهای ساقط شده طبقاتی را به تحرک واداشته است.

زننده باد زنان شورشی که تاریخ میسازند و جهانی را به زندگی امیدوار و به ستایش واداشته اند.

۲۸ سپتامبر ۲۰۲۲



**کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!**

## تنگه هرمز، جنگ و سفره مردم

وریا روشنفکر

تنگه هرمز بار دیگر به یکی از کانون‌های اصلی بحران جنگی در منطقه تبدیل شده است. عبور کشتی‌ها از این مسیر حیاتی به شدت کاهش یافته، هزینه حمل نفتکش‌ها به رکوردهای پی‌سابقه رسیده و قیمت نفت جهش کرده است. دولت‌ها از امنیت کشتیرانی، کنترل مسیرهای انرژی و ضرورت حفظ موقعیت خود سخن می‌گویند؛ اما در پشت این زبان دیپلماتیک و نظامی، زندگی میلیون‌ها انسان قرار دارد که قرار است هزینه این بحران را بپردازند.

برای حکومت اسلامی در تهران، هرمز یک اهرم نظامی و سیاسی است؛ برای دولت آمریکا، بخشی از فشار بر حکومت ایران و کنترل مسیرهای انرژی؛ و برای شرکت‌های بزرگ نفتی و کشتیرانی، مسئله سود و ریسک. اما برای کارگری که دستمزدش کفاف زندگی نمی‌دهد، بازنشسته‌ای که قدرت خریدش هر روز کمتر می‌شود و خانواده‌ای که با گرانی مواد غذایی و اجاره خانه دست‌وپنجه نرم می‌کند، معنای بحران در نهایت به یک چیز برمی‌گردد: فشار بیشتر بر زندگی.

جامعه ایران پیش از این جنگ نیز زیر بار سقوط ارزش ریال، تورم، بیکاری و دستمزدهای پایین قرار داشت. جنگ این بحران را به وجود نیاورده، اما آن را تشدید کرده است. افزایش هزینه حمل‌ونقل و تجارت، اختلال در صادرات و واردات و جهش قیمت انرژی، فشار بیشتری به اقتصادی وارد می‌کند که پیش از این نیز اکثریت مردم را زیر فشار قرار داده بود.

در همین شرایط، حکومت اسلامی از مردم می‌خواهد «شرایط جنگی» را تحمل کنند و در برابر دشمن خارجی متحد شوند. اما این نسخه‌ای قدیمی است: هرگاه کارگر برای دستمزدش اعتراض می‌کند، کشور در شرایط حساس است؛ هرگاه بازنشسته به فقر اعتراض می‌کند، منابع وجود ندارد؛ و هرگاه پرستار یا معلم دست به اعتراض می‌زند، امنیت کشور به میان کشیده می‌شود. اما ظاهراً هیچ شرایطی مانع ادامه هزینه‌های نظامی و امنیتی حکومت نیست.

اعتراض‌های کارگران و بازنشستگان پاسخ دیگری به این وضعیت است. بازنشستگان برای حقوق و مطالبات خود به خیابان می‌آیند، پرستاران علیه دستمزد و شرایط کاری اعتراض می‌کنند، کارخانه‌ها با اخراج و عدم پرداخت دستمزد روبه‌رو هستند و کارگران نفت و گاز، در همان صنعتی که میلیاردها دلار ثروت تولید می‌کند، برای حقوق و امنیت شغلی خود مبارزه می‌کنند. اینها اعتراض‌های پراکنده نیستند. مسئله مشترک آنها روشن است: جامعه‌ای که همه ثروت را تولید می‌کند، نمی‌خواهد هزینه بحران‌ها را نیز یک‌طرفه بپردازد.



از اینجا باید مرز روشنی با منطق هر دو طرف جنگ کشید. نه حکومت اسلامی نه دولتهای اسرائیل و آمریکا نماینده حقوق و زندگی کارگر و بازنشسته نیستند، آنها منافع طبقه خود یعنی سرمایه داران را حفاظت میکنند و جنگ شان نیز برسر همین است. کارگری که در یک کارخانه یا پالایشگاه کار می‌کند، هیچ

دلیلی ندارد خود را در صف یکی از دولتهای درگیر جنگ قرار دهد. او نه در تصمیم‌گیری درباره جنگ نقشی دارد و نه سهمی از سود نفت و تجارت جهانی می‌برد؛ آنچه نصیبش می‌شود، گرانی، کاهش قدرت خرید و ناامنی شغلی است.

به جای سخن گفتن از «منافع ملی»، باید از حق مردم سخن گفت. حق مردم چیست؟ حق داشتن کار و دستمزد کافی، حق برخورداری از درمان و آموزش، حق داشتن مسکن، حق اعتراض و اعتصاب و حق زندگی بدون ترس از جنگ و سرکوب. این حقوق را نمی‌توان به خاطر هیچ جنگی معلق کرد. وقتی نفت گران می‌شود، سؤال اساسی این نیست که بازار چه واکنشی نشان می‌دهد؛ سؤال این است که مردم چه سهمی از ثروتی که تولید می‌شود دارند. وقتی ارز سقوط می‌کند، مسئله فقط یک عدد در بازار نیست؛ ارزش دستمزد میلیون‌ها انسان است که هر روز کمتر می‌شود. وقتی هزینه جنگ بالا می‌رود، باید پرسید چه چیزی از بودجه زندگی مردم کم خواهد شد.

سرمایه‌دار امکان انتقال افزایش هزینه‌ها به قیمت کالاها را دارد؛ کارگر ندارد. شرکت می‌تواند قیمت محصول خود را بالا ببرد؛ بازنشسته نمی‌تواند مستمری خود را متناسب با تورم افزایش دهد. به همین دلیل افزایش قیمت نفت برای بازار می‌تواند فرصت باشد، اما برای خانواده‌ای که قدرت خریدش سقوط کرده، چیزی جز گرانی بیشتر نیست.

از سوی دیگر، دولت آمریکا نیز نمی‌تواند با تحریم، محاصره اقتصادی و عملیات نظامی ادعا کند که این سیاست‌ها در خدمت آزادی مردم ایران است. این اساساً مردم ایران هستند که هزینه این سیاست‌ها را می‌پردازند. جنگ و تحریم، مانند سیاست‌های اقتصادی حکومت، زندگی کسانی را هدف می‌گیرد که کمترین قدرت دفاع از خود را دارند. بنابراین موضع مستقل مردم روشن است: نه به جنگ ارتجاعی، نه به طرفین جنگ طلب جمهوری اسلامی و دولتهای آمریکا و اسرائیل و متحدانشان.

اما مخالفت با جنگ نباید به معنای تعطیل کردن مبارزه علیه حکومت اسلامی باشد. برعکس، در شرایط جنگی باید بر حق اعتراض، اعتصاب و سازمان‌یابی بیشتر تأکید کرد. حکومت نباید بتواند جنگ را بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر و تحمیل فقر بیشتر کند. اعتراض بازنشسته به مستمری، اعتراض کارگر به اخراج، اعتراض پرستار به دستمزد و اعتراض جوان بیکار به فقدان شغل، در نهایت بخش‌های مختلف یک مبارزه



## تنگه هرمز،

## جنگ و سفره مردم ...

واحد برای زندگی انسانی اند. مسئله فقط چند درصد افزایش حقوق نیست؛ مسئله این است که ثروتی که جامعه تولید می کند چرا باید پیش از هر چیز صرف جنگ، سرکوب و حفظ قدرت شود، در حالی که اکثریت جامعه از ابتدایی ترین امکانات زندگی محروم است.

بحران هرمز این تناقض را عریان تر کرده است. کافی است عبور نفتکش ها مختل شود تا بازار جهانی و قیمت نفت تکان بخورد و میلیاردها دلار جابه جا شود؛ اما وقتی کارگری اخراج می شود یا بازنشسته ای از تأمین هزینه زندگی عاجز می ماند، این بحران در محاسبات صاحبان قدرت اهمیت چندانی ندارد.

### این جهان وارونه را نباید پذیرف!

امنیت واقعی مردم، امنیت نفتکش ها نیست؛ امنیت شغلی، درآمد کافی، مسکن، درمان و آموزش است. آزادی واقعی نیز آزادی دولت ها برای جنگیدن نیست؛ آزادی انسان ها برای اعتراض، اعتصاب و سازمان یابی است. ممکن است فردا تنگه هرمز باز شود، کشتی ها دوباره حرکت کنند و دولت ها برسر توافقی موقت به تفاهم برسند. اما اگر کارگر همچنان فقیر باشد، بازنشسته همچنان زیر فشار زندگی کند و جوان همچنان بیکار بماند، بحران واقعی جامعه باقی است.

مسئله اصلی هرمز نیست؛ مسئله جامعه ای است که ثروت عظیمی تولید می کند اما اکثریت مردمش از یک زندگی شایسته محروم اند. جنگ دولت ها نباید جنگ مردم شود و نفت نباید بهانه فقر مردم باشد. حق مردم، زندگی آزاد و شایسته است؛ و برای به دست آوردن آن باید قدرت خود را در مبارزه از پایین سازمان دهند.

۱۱ سپتامبر ۲۰۲۶

**به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست  
کمک مالی کنید!**

**جنبش مجمع عمومی را گسترش دهیم!**

## آدرسهای تماس با

## حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

[daftaremarkzy@gmail.com](mailto:daftaremarkzy@gmail.com)[voryaroushanfekr@gmail.com](mailto:voryaroushanfekr@gmail.com)

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

[hosienzade.r@gmail.com](mailto:hosienzade.r@gmail.com)

دبیر اجرایی

سعید یگانه

[saidwahedi25@gmail.com](mailto:saidwahedi25@gmail.com)

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

[moradi.naser@gmail.com](mailto:moradi.naser@gmail.com)

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

[Siavash\\_d@yahoo.com](mailto:Siavash_d@yahoo.com)

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

[sale.sardari@gmail.com](mailto:sale.sardari@gmail.com)

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

[saeed\\_arman2002@yahoo.co.uk](mailto:saeed_arman2002@yahoo.co.uk)

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

[esmail.waisi@gmail.com](mailto:esmail.waisi@gmail.com)

بازگشت به کار، حق مسلم همه کارگران  
اخراجی است  
در حمایت از تحصن اسماعیل بخشی  
رضا شهابی

اسماعیل

بخشی نه دزد

است، نه

اختلاس گر و

نه سواستفاده

چی. جرمش

فقط این بود

که گفته:

«کارگر حق کار

دارد».

امروز

تحصن او

خطی است که

کارگران خواه را از منفعت طلبان و سودجویانی که

نان مردم را می خورند، جدا می کند.

من از تحصن اسماعیل بخشی حمایت می کنم و

خواستار بازگشت فوری او به کار هستم. اخراج

کارگر به خاطر سازماندهی و اعتراض صنفی، نه

قانون است، نه اخلاق و نه انسانیت. این یک بی

عدالتی آشکار است و باید پایان یابد.

بازگشت به کار حق اسماعیل است. حق همه

کارگران اخراجی است و حق همه همکاران اخراجی ام

در شرکت واحد است.

چاره کارگران در سراسر کشور وحدت و تشکیلات

مستقل است.

رضا شهابی

کارگر اخراجی

عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی

تهران و حومه

۱۸ شهریور ۱۴۰۵

## بازگشت به کار، حق مسلم همه

## کارگران اخراجی است! در حمایت

## از تحصن اسماعیل بخشی!

رضا شهابی

تحصن اسماعیل بخشی فقط یک اعتراض کارگری نیست؛ دادخواهی تمام ما کارگرانی است که سالها زیر بار بی عدالتی خم شده ایم اما نشکسته ایم. او مقابل شرکت نیشکر هفت تپه نشسته تا حق ابتدایی اش را پس بگیرد: حق کار کردن، حق زنده ماندن با شرافت؛ و اعلام کرده تا رسیدن به این حق، از جای خود تکان نخواهد خورد. من به عنوان یک راننده شرکت واحد و عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، که سالهاست به خاطر اعتراض صنفی از کار اخراج شده ام، سالهای طولانی زندان را تحمل کردم و امروز بدون حقوق و بیمه، با سختی و فشار زندگی می کنم، کنار اسماعیل بخشی ایستاده ام.

اما درد ما فقط اخراج و بی حقوقی نیست. درد ما از جمله این است که کسانی که اختلاس کردند و پول بیت المال را غارت کردند، برای خود حاشیه امنیت ساختند و امروز آزادانه راه می روند. در مقابل، ما که فقط حق مان را خواستیم، اخراج، زندانی و ضرب و شتم شدیم. آن ها که جیب مردم را خالی کردند، صاحب قدرت و امنیت شدند. به این بی عدالتی و این وارونه شدن ارزش ها باید اعتراض کرد.

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

[Siavash\\_d@yahoo.com](mailto:Siavash_d@yahoo.com)

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partow TV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب کمونیست در صفحات اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!